فلسفه رئالیسم انتقادی و مطالعات سازمان و مدیریت: واکاوی چالش‌های روش‌شناختانه

حسن دانایی فرد[1]، امید اردلان[2] و محمد کاظم دانایی فرد[3]

تاریخ ارسال: ۱۴۰۳/۱۱/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱/۱۷

چکیده

مکتب رئالیسم انتقادی بر اساس هستی‌شناسی و شناخت‌شناسی ویژه‌ای که دارد برای مطالعه پدیده‌های اجتماعی و شناسایی سازوکارهای مولد زیربنایی این پدیده‌ها و رویدادها واجد روش‌شناسی خاصی است. این مقاله به بررسی چالش‌های روش‌شناختی مرتبط با کاربست رئالیسم انتقادی در مطالعات سازمان و مدیریت می‌پردازد. رئالیسم انتقادی با تأکید بر لایه‌های واقعیت، سازوکارهای علّی، تعامل ساختار و عاملیت، جایگزینی قوی برای پارادایم‌های تحصل‌گرایی و تفسیرگرایی ارائه می‌دهد. با این حال، عملیاتی‌سازی این چارچوب فلسفی در پژوهش‌های سازمانی، به‌ویژه در زمینه شناسایی و تأیید تجربی سازوکارهای علّی، ترکیب روش‌های کمی و کیفی، و حساسیت به بستر با چالش‌های متعددی مواجه است. این مقاله ابتدا مبانی فلسفی رئالیسم انتقادی را بررسی کرده، سپس چالش‌های روش‌شناختی آن را تحلیل می‌کند و در نهایت راهبردهایی برای غلبه بر این چالش‌ها، از جمله توسعه چارچوب‌های پژوهشی، تلفیق استدلال استفهامی و استرجاعی و ترویج کثرت‌گرایی روش‌شناختی ارائه می‌دهد. هدف، ارتقاء دقت نظری و تأثیرگذاری پژوهش‌های مدیریت و سازمان از طریق بهره‌گیری اثربخش از ظرفیت‌های رئالیسم انتقادی است.

۱- عضو وابسته فرهنگستان علوم، استاد گروه مدیریت دولتی، دانشکده مدیریت و اقتصاد، دانشگاه تربیت مدرس، ایران.
۲- دانشیار دانشگاه فرماندهی و ستاد آجا (نویسنده عهده‌دار مکاتبات)
۳- دانشجوی کارشناسی ارشد مدیریت مالی، دانشگاه آزاد اسلامی کرج.

واژه‌های اصلی: رئالیسم انتقادی، مطالعات سازمان و مدیریت، چالش‌های روش‌شناختانه، استدلال استرجاعی، سازوکارهای علی.

مقدمه

رئالیسم انتقادی (Critical realism) به عنوان یک پارادایم فلسفی جذاب به شدت در مطالعات سازمان و مدیریت نفوذ کرده است زیرا توانسته با تمرکز بر پیچیدگی پدیده‌های دنیای واقعی در سازمان‌ها، خود را به عنوان جایگزینی قوی برای تحصل‌گرایی (positivism) و تفسیرگرایی (Interpretivism) عرضه کند. (Bhaskar, 1978; Archer, 1995)[1]. این فلسفه با گره زدن رئالیسم وجودی (Existential realism) به نسبی‌گرایی شناخت‌شناسانه (Epistemological relativism)، چارچوبی پایا برای واکاوی سازوکارهای علّی (Causal mechanisms)، تعامل دوگان ساختار-عاملیت (Duality of structure and agency) و بستر محیط در فهم رفتار پدیده‌های مورد مطالعه ارائه می‌دهد. با این‌حال، علی‌رغم قابلیت بالای آن، کاربست رئالیسم انتقادی در پژوهش‌های تجربی همچنان با چالش‌های روش‌شناختانه همراه است (Easton, 2010). اهمیت پرداختن به این چالش‌های روش‌شناختانه در ضرورت اتخاذ رویکردی منسجم و نظام‌مند برای عملیاتی کردن رئالیسم انتقادی در تولید دانش نهفته است. در حوزه مطالعات سازمان و مدیریت، جایی که پدیده‌های پیچیده‌ای مانند پویایی‌های قدرت، تغییر سازمانی و تصمیم‌گیری راهبردی اغلب از تحلیل‌های ساده‌انگارانه رنج می‌برند، بینش‌های روش‌شناختی رئالیسم انتقادی می‌تواند چاره‌اندیشی کند (Fleetwood, 2005; Edwards, O'Mahoney, & Vincent, 2014). به تبع گسترش این فلسفه در جوامع علمی جهان، در ایران نیز آثاری با الهام از رئالیسم انتقادی در حوزه سازمان و مدیریت (مقدم‌فر و همکاران ۱۴۰۱)، اقتصاد (امیری طهرانی۱۴۰۲)، حسابداری (وطن‌پرست ۱۳۹۵)، علم سیاست (متقی و نریمانی ۱۴۰۱)، آینده‌نگاری (شیروانی ناغانی و همکاران ۱۳۹۹، صمیمی و وحیدی‌نسب ۱۴۰۳)، علم و فناوری (دانایی فرد و همکاران ۱۳۹۷، محمدی و همکاران ۱۳۹۷)، سیستم‌های اطلاعاتی (مانیان و همکاران ۱۳۹۲)، مدیریت دانش (محمدی الموتی و همکاران ۱۴۰۱)، سیاست خارجی (حاتم‌زاده و منتی۱۳۹۶) علوم اجتماعی (زارعی دهباغی و همکاران ۱۳۹۶، امیری طهرانی‌زاده ۱۴۰۱)، جغرافیای سیاسی (ترکمنه و همکاران ۱۴۰۱)، مطالعات شهری (یحیی‌پور و قره‌بیگی ۱۳۹۴، مشکینی و همکاران ۱۴۰۱)، انسان‌شناسی (فتوتیان و عبدی ۱۳۹۱، بصیرتی و پارسانیا ۱۳۹۸)، مطالعات دینی (ایلیاتی ۱۳۹۲، باقری و نظریان ۱۳۹۸، موحدی ابطحی ۱۳۹۸)، مطالعات میان‌رشته‌ای (پورکریم و همکاران ۱۳۹۱، زارعی دباغی و همکاران ۱۳۹۶) و همین‌طور پرستاری (بخشی و همکاران ۱۳۹۴) انجام شده است. آثار تولیدی در ایران در رشته مدیریت بسیار

۱- نظر به اینکه برخی از مآخذ استفاده شده به زبان انگلیسی است برای راحتی خواننده در مراجعه به فهرست مآخذ انتهایی، در مآخذ درون متن هم اسامی نویسندگان به زبان انگلیسی نوشته شده است تا از زیرنویس‌های اضافی اجتناب شود.

معدود است، شاید دلیل آن را بتوان در پیچیدگی روش‌شناسی این فلسفه جستجو کرد. نویسندگان باور دارند دلیل اصلی این بی‌توجهی به رئالیسم انتقادی همین است. بدون پرداختن به ابهامات روش‌شناختانه فراروی رئالیسم انتقادی، پژوهشگران ممکن است از قابلیت‌ها و ظرفیت‌های این پارادایم بهره‌مند نشوند. برای مثال، عملیاتی کردن مفاهیمی نظیر «سازوکارهای علّی» و «استدلال استفهامی «(Abductive)، «استدلال استرجایی (Retroductive)»، «تأیید تجربی (Empirical Corroboration) سازوکارهای علی» در روش‌های تجربی رئالیستی چالش‌های قابل‌توجهی فراروی پژوهشگران قرار می‌دهد که در صورت غفلت از آنها، هم دقت و هم کاربردپذیری یافته‌های پژوهش را تضعیف می‌کنند (Danermark et al., 2002; Fletcher, 2017). درک این چالش‌ها صرفاً نوعی گپ و گفت نظری نیست، بلکه ضرورتی عملی است. از آنجایی که پژوهشگران مدیریت به دنبال رصد پیچیدگی‌های فزاینده فرایند سازمان‌داری (Organizationahip) (دانایی فرد ۱۴۰۰) هستند، فهم روش‌شناسی رئالیسم انتقادی و چالش‌های فراروی آن اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. تحلیل این چالش‌های روش‌شناختانه، می‌تواند زمینه‌ساز بهره‌گیری بیشتری از ظرفیت رئالیسم انتقادی در مطالعات علوم اجتماعی به طور اعم و مطالعات سازمان و مدیریت به طور اخص فراهم سازد. هدف غایی این نوشته بررسی موشکافانه چالش‌های روش‌شناختانه کاربست فلسفه رئالیسم انتقادی در مطالعات سازمانی و مدیریتی است. بر این اساس پس از شرح مختصری از بنیان‌های فلسفی این پارادایم و نافعیت آن برای مطالعات سازمان و مدیریت، چالش‌های روش‌شناختانه این فلسفه بحث خواهد شد و در پایان راهبردهایی برای هماوردی پژوهشی با آنها ارائه خواهد شد.

مبانی فلسفی رئالیسم انتقادی

رئالیسم انتقادی نوعی رویکرد فلسفی است که در اواسط قرن بیستم قد علم کرد و عمدتاً با آثار روی باسکار(Roy Bhaskar) شناخته می‌شود. این فلسفه تلاش می‌کند تا وجود عینی جهان مادی را با محدودیت‌های دانش بشری درک و هماهنگ کند. بر این اساس، رئالیسم انتقادی به‌عنوان نقدی بر تحصل‌گرایی و تفسیرگرایی ظهور و بروز کرد و جایگزینی برای دوگان عینیت و ذهنیت ارائه داد. به عبارت دیگر، این پارادایم معتقد است که واقعیت (Reality) مستقل از ادراکات بشر وجود دارد، اما فهم پژوهشگران از آن متأثر از پالایشگرهای اجتماعی، فرهنگی و تاریخی است. در این راستا، رئالیسم انتقادی مبنایی برای واکاوی سازوکارهای علّی و ساختارهای عمیقی که پدیده‌های قابل مشاهده را شکل می‌دهند، ارائه می‌کند. ریشه‌های رئالیسم انتقادی را می‌توان در آثار برجسته باسکار، مانند نظریه‌ای رئالیستی از علم (Bhaskar 1975) و امکان‌پذیری طبیعت‌گرایی (Bhaskar 1979) یافت. ایده‌های باسکار به‌عنوان پاسخی به کاستی‌های تحصل‌گرایی، که دانش را به مشاهده‌های تجربی محدود می‌کند، و تفسیرگرایی، که گاه وجود یک واقعیت عینی را انکار می‌کند، مطرح شدند. باسکار مفهوم واقعیت لایه‌ای (stratified) را معرفی کرد که شامل ساحت تجربی (Domain of empirical)

(آنچه تجربه می‌شود)، ساحت رویدادی (Domain of actual) (آنچه اتفاق می‌افتد، چه مشاهده شود و چه نشود) و واقعی (Domain of actual) (سازوکارهای زیربنایی که رویدادها را ایجاد می‌کنند) است (Bhaskar, 1979). این لایه‌بندی بر تمرکز رئالیسم انتقادی بر کشف سازوکارهای پنهانی که پدیده‌های قابل مشاهده را ایجاد می‌کنند، تأکید دارد، در عین حال اذعان می‌دارد دانش اجتماعی به صورت اجتماعی ساخته شده و ذاتاً خطاپذیر است (Archer et al., 1998). چنین فلسفه‌ای در جوهره خود، تلاش می‌کند شکاف بین جهان مادی و دانش انسانی درباره آن را پر کند. بنابراین بر استقلال واقعیت و در عین حال میانجی بودن آن در فرایند تفسیر تأکید دارد. در این راستا، رئالیسم انتقادی، گرایش‌های تقلیل‌گرایانه (Reductionism) تحصل‌گرایی و تجربی‌گرایی را که اغلب سازوکارهای علّی عمیق‌تر را نادیده می‌گیرند، نقد می‌کند، در حالی که رویکرد نسبی‌گرایانه تفسیرگرایی را نیز که ممکن است بر پایداری ساختارهای عینی چشم‌پوشی کند، به چالش می‌کشد (Danermark et al., 2002). این نقد دوگانه به رئالیسم انتقادی اجازه می‌دهد تا به پرسش‌های پیچیده‌ای درباره علّیت (رجبی ۱۳۹۳)، عاملیت (agency) و ساختار پاسخ دهد، به گونه‌ای که هم واقع‌گرایانه و هم تفسیری باشد. در این بخش نخست واکاوی دقیقی از مبانی فلسفی رئالیسم انتقادی، از جمله تعهدات هستی‌شناختی و شناخت‌شناختی و اصول روش‌شناسی آن عرضه می‌شود. پیش از آن انتقادات وارده بر دو پارادایم تحصل‌گرا و تفسیرگرایی را مرور می‌کنیم.

نقد تحصل‌گرایی و تجربی‌گرایی: تحصل‌گرایی که از قرن نوزدهم در علوم طبیعی غالب بود، با تأکید بر پدیده‌های قابل مشاهده و این باور که دانش به‌طور انحصاری از داده‌های تجربی استخراج می‌شود، شناخته می‌شود (Comte, 1830). با وجود اینکه تحصل‌گرایی سهم چشم‌گیری در توسعه روش‌شناسی علمی داشت، محدودیت‌های آن در نادیده‌گرفتن سازوکارها و ساختارهای علی عمیق‌تر که زیربنای رویدادهای قابل مشاهده هستند، آشکار شد. باسکار استدلال کرد که تحصل‌گرایی، پیچیدگی واقعیت را به مشاهده‌های سطحی تقلیل می‌دهد و ماهیت لایه‌ای واقعیت را نادیده می‌گیرد (Bhaskar, 1975). تجربی‌گرایی (Empiricism) نیز دانش را به آنچه به‌طور مستقیم تجربه می‌شود محدود می‌کند و از درک سازوکارهای غیرقابل مشاهده اما واقعی، مانند نیروهای گرانشی یا ساختارهای اجتماعی، ناتوان است (Danermark et al., 2002). نقد باسکار بر تحصل‌گرایی بر ناتوانی آن در تبیین پیشرفت علمی متمرکز است. او با طرح مفهوم واقعیت لایه‌ای، محدودیت‌های تحصل‌گرایی را در پرداختن به عمق علّیت واقعیت، به‌ویژه در زمینه‌هایی مانند علوم اجتماعی که پدیده‌های چندلایه و پیچیده‌ای رایج هستند، برجسته کرد (Archer et al., 1998).

پاسخ به تفسیرگرایی و نسبی‌گرایی افراطی: تفسیرگرایی به‌عنوان نقطه مقابل تحصل‌گرایی پدیدار شد و بر ساخت اجتماعی دانش و نقش زبان، فرهنگ و قدرت در شکل‌دهی به درک انسانی تأکید کرد (Berger & Luckmann, 1966). اگرچه تفسیرگرایی به غفلت تحصل‌گرایی از ذهنیت و تفسیر پرداخت، اما شکل‌های افراطی آن به نسبی‌گرایی منجر شد که وجود واقعیت عینی را

انکار می‌کند (ببینید: سیر ۱۳۸۸ ترجمه افروغ). نسبی‌گرایی افراطی مدعی است که دانش کاملاً وابسته به زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی است و این باور را تقویت می‌کند که همه حقایق به یک اندازه معتبر هستند (Collier, 1994). رئالیسم انتقادی باسکار، هم تقلیل‌گرایی تحصل‌گرایی و هم نسبی‌گرایی تفسیرگرایی را رد می‌کند. در حالی که اذعان می‌دارد دانش اجتماعی به صورت اجتماعی ساخته‌شده و خطاپذیر است، باسکار بر وجود یک واقعیت عینی مستقل از ادراک انسانی تأکید دارد (Bhaskar, 1975). او این تعهد دوگانه را به‌عنوان "خطاپذیری شناختی» (Cognitive fallibility) بر مبنای "رئالیسم هستی‌شناختانه» (Ontological realism) توصیف می‌کند (سیر ۱۳۸۸ ترجمه افروغ). بنابراین، رئالیسم انتقادی راه میانه‌ای ارائه می‌دهد که تعامل میان تفاسیر ذهنی و ساختارهای عینی را به رسمیت می‌شناسد.

با این مقدمه رئالیسم انتقادی بر پایه مجموعه‌ای از تعهدات فلسفی بنا شده است که آن را از سایر پارادایم‌های پژوهشی متمایز می‌کند. این تعهدات ریشه در پیش فرض‌های هستی‌شناختی، بنیان‌های شناخت‌شناختی و اصول روش‌شناختی آن دارند و چارچوبی منسجم برای درک پدیده‌های پیچیده ارائه می‌دهند. با تکیه بر آثار وین و ویلیامز (Wynn and Williams 2012) و متون بنیادین روی باسکار (Bhaskar, 1975,1979)، این بخش به بررسی این تعهدات پرداخته و اهمیت آنها را برای پژوهش‌های مطالعه موردی در مطالعات سازمان و مدیریت مورد تأکید قرار می‌دهد.

پیش‌فرض‌های هستی‌شناختانه: هستی‌شناسی به ماهیت وجودی هستارها در عالم می‌پردازد و به این پرسش پاسخ می‌دهد که ماهیت واقعیت چیست؟ (برای مطالعه بیشتر ببینید: دانایی فرد۱۳۸۶). یعنی آیا نسبت واقعیت به انسان ساحتی عینی دارد یا ذهنی. در مرکز ثقل رئالیسم انتقادی، هستی‌شناسی لایه‌ای و برایشی (Emergence) نهفته است. بر اساس هستی‌شناسی رئالیسم انتقادی، واقعیت به‌طور مستقل از ادراکات انسانی وجود دارد و مشتمل بر سه لایه متمایز اما به هم گره خورده یعنی: تجربی، رویدادی و واقعی است (Bhaskar, 1975). ساحت تجربی به تجربه‌های مشاهده شده انسان از هستارها اشعار می‌دارد، ساحت رویدادی مشتمل بر رویدادهایی است که مستقل از مشاهده رخ می‌دهند، و ساحت واقعی در برگیرنده ساختارها و سازوکارهای زیربنایی است که این رویدادها را هستی می‌بخشند (Wynn & Williams, 2012). این هستی‌شناسی لایه‌ای به پژوهشگران اجازه می‌دهد تا فراتر از مشاهده‌های سطحی رفته و سازوکارهای علّی عمیق‌تر را کشف کنند. مفهوم برایش در هستی‌شناسی رئالیسم انتقادی نیز نقش محوری دارد. بر اساس این ویژگی هستی‌شناختانه رئالیسم انتقادی، پدیده‌های سطح بالاتر، مانند سیستم‌های اجتماعی یا رفتارهای سازمانی، ماحصل تعامل اجزای سطح پایین‌تر هستند اما نمی‌توان آنها را به این اجزا فروکاهید (Bhaskar, 1979; Archer et al., 1998). برای مثال، در پژوهش‌های سیستم‌های اطلاعاتی، پذیرش فناوری‌های جدید در سازمان‌ها را می‌توان نتیجه برآمده (برایش) از اقدام‌های فردی، قابلیت‌های فناوری و شرایط ساختاری دانست (Wynn & Williams, 2012). از این جهت گفته می‌شود این نوع هستی‌شناختی،

پیچیدگی پدیده‌ها را برجسته کرده و بر نیاز به بررسی لایه‌های مختلف واقعیت تأکید می‌کند. علاوه بر این، رئالیسم انتقادی گرایش‌های تقلیل‌گرایانه تحصل‌گرایی و تجربی‌گرایی را رد می‌کند و استدلال می‌کند که رویدادهای مشاهده شده به‌تنهایی نمی‌توانند سازوکارهایی که آنها را تولید می‌کنند، به‌طور کامل تبیین کنند (Danermark et al., 2002). در عوض، بر هستی‌شناسی رئالیستی تأکید دارد که هدف پژوهش را کشف سازوکارهای زاینده‌ای می‌داند که در بسترهایی خاص عمل می‌کنند (Collier, 1994). برای مثال، پذیرش یک سیستم اطلاعاتی جدید در یک سازمان ممکن است تحت تأثیر عواملی پنهان مانند پویایی‌های قدرت، هنجارهای فرهنگی یا محدودیت‌های نهادی باشد. با این توصیف‌ها، به طور کلی عناصر اصلی هستی‌شناسی رئالیسم انتقادی را می‌توان چنین بر شمرد: واقعیت مستقل از ذهن انسان‌ها وجود دارد (بعد ناگذاری-Intransitive - واقعیت)؛ هستی واقعیت سه لایه دارد (واقعی، رویدادی و تجربی)؛ رفتار سیستم‌ها برایشی (حالت ناگهان ظهوری دارد) است؛ نگاه سیستم‌های باز بر واقعیت‌ها حاکم است (یعنی واقعیت‌ها بسته به نگاه انسان‌ها و وضعیت محیط دستخوش تغییر می‌شوند در نتیجه برخی سازوکارها در شرایطی فعال می‌شوند و در شرایطی غیرفعال باقی می‌مانند). (برای مطالعه بیشتر این مأخذ را ببینید Wynn & Williams, 2012).

پیش‌فرض‌های شناخت‌شناختانه: پیش‌فرض‌های شناخت‌شناسی به اینکه چگونه می‌توان در مورد واقعیت مورد اشاره هستی‌شناسی دانش تولید کرد و رابطه بین پژوهشگر و پدیده مورد بررسی چگونه باید باشد (Danaeefard, 2012) می‌پردازد. به عبارت دیگر، نشان می‌دهد که چگونه می‌توان ادعاهای دانشی پارادایم‌ها و فلسفه‌ها را تعیین اعتبار کرد و چگونه این ادعاها باید با دانش موجود مقایسه شوند (Wynn & Williams, 2012:793). همان‌طور که گفته شد در حالی که رئالیسم انتقادی بر وجود یک واقعیت عینی تأکید دارد، اذعان می‌کند که دانش انسان از این واقعیت ذاتاً از طریق پالایش‌گرهایی نظیر ادراک و تفسیر انسانی میانجی‌گری می‌شود. این تعهد دوگانه در موضع شناخت‌شناختی، تصدیق خطاپذیری شناختی انسان را انعکاس می‌دهد که بر این باور است که تمام دانش بشری موقتی، ناقص و قابل تجدیدنظر است (Bhaskar, 1979). بر این اساس، پژوهشگران باید باور کنند که فهم آنها از واقعیت تحت تأثیر زمینه‌های اجتماعی، تاریخی و فرهنگی است. در این راستا، رئالیسم انتقادی شکاف بین تحصل‌گرایی و تفسیرگرایی را با ترکیب رئالیسم هستی‌شناختانه و نسبی‌گرایی شناخت‌شناختانه پر می‌کند. در واقع رئالیسم هستی‌شناختانه بر وجود واقعیتی مستقل از اندیشه انسانی تأکید دارد، در حالی که نسبی‌گرایی شناخت‌شناختی اذعان دارد که دسترسی ما به واقعیت از طریق شناخت انسانی میانجی‌گری می‌شود (Wynn & Williams, 2012). این دیدگاه به پژوهشگران اجازه می‌دهد تا به‌طور انتقادی پیش‌فرض‌های زیربنای تفاسیر خود را بررسی کنند و در عین حال برای تبیین دقیق‌تر و منسجم‌تر پدیده‌ها تلاش کنند. برای مثال، در پژوهش‌های سیستم‌های اطلاعاتی، پیش‌فرض‌های شناخت‌شناختی رئالیسم انتقادی پژوهشگران را تشویق می‌کند تا رویکردی رفت و برگشتی به گردآوری و تحلیل داده‌های پژوهش داشته باشند، یعنی

پژوهشگران در چرخه‌های جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها فهم خود را از سازوکارهای زاینده بهبود بخشند (Wynn & Williams, 2012). با این توصیف، به طور کلی پیش‌فرض‌های شناخت‌شناسانه رئالیسم انتقادی را می‌توان به شرح ذیل خلاصه کرد: دانش ماهیتی واسطه‌ای دارد (یعنی واقعیت مورد ادعای رئالسیم انتقادی دارای دو بعد ناگذارا و گذارا (Transitive) است و انسان‌ها در پرتو برداشت خود خرمنی از بعد ناگذاری واقعیت را می‌چینند ولی بعد ناگذارا جدای از ذهن آنها وجود دارد اما درک کامل آن توسط انسان‌ها میسر نیست زیرا افکار و اندیشه و به طورکلی بین الاذهانیت انسان‌ها، دانش دریافتی از بعد ناگذارا را پالایش یا واسطه‌گری می‌کند)؛ رئالیسم انتقادی به‌جای پیش‌بینی صرفاً تبیین می‌کند زیرا نگاه سیستم‌های باز به واقعیت مانع تعمیم‌پذیری کامل یافته‌های رئالسیت انتقادی می‌شود؛ رئالیسم انتقادی از طریق سازوکارهای علی دست به تبیین می‌زند؛ سازوکارها وجود دارند ولی قابل مشاهده نیستند اما می‌توان به اتکاء راهبردهای استدلال استفهامی و استرجایی استنباط کرد؛ و درنهایت می‌توان از رفتار هستارهای مورد مطالعه تبیین‌های متعدی ارائه می دهد زیرا رئالیسم انتقادی معتقد به نگاه سیستم‌های باز است (برای مطالعه بیشتر این مأخذ را ببینید Wynn & Williams, 2012).

اصول روش‌شناختانه

مکتب رئالیسم انتقادی بر اساس هستی‌شناسی و شناخت‌شناسی ویژه‌ای که دارد برای مطالعه پدیده‌های اجتماعی و شناسایی سازوکارهای مولد زیربنایی این پدیده‌ها و رویدادها واجد روش‌شناسی خاصی است (بیانی و همکاران ۱۴۰۲:۱). اولین بار باسکار نوعی روش‌شناسی برای رئالیسم انتقادی معرفی کرد که بسیار پیچیده بود ولی در نوشته‌های بعدی تلاش کرد نوعی روش‌شناسی تفصیلی‌تری ارائه دهد (ببینید: بیانی۱۴۰۲:۳). اصول روش‌شناختی رئالیسم انتقادی برای کشف سازوکارهای علی و شرایط زمینه‌ای که پدیده‌های مشاهده شده را شکل می‌دهند طراحی شده‌اند. اگرچه برخی از صاحب‌نظران تلاش کرده‌اند روش‌شناسی‌هایی برای عملیاتی کردن رئالیسم انتقادی مطرح کنند (برای مثال: سیر ۱۳۸۸ ترجمه افروغ؛, Danermark, et al., 2002, Fairclough, 2005, Edwards et al., 2014, Maisuria, & Banfield, 2022) ولی وین و ویلیامز (Wynn & Williams, 2012) که پنج اصل برای انجام پژوهش‌های مطالعه موردی بر اساس رئالیسم انتقادی در سیستم‌های اطلاعاتی بیان کرده‌اند نسبت به سایر روش‌شناسی‌ها بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. این روش‌شناسی بر اصول ذیل استوار است.

۱- شرح تفصیلی رویدادها: پژوهشگران باید رویدادها یا پدیده‌هایی را که قرار است مطالعه شوند، شناسایی کنند و بر جلوه‌های تجربی و واقعی آنها متمرکز شوند.

۲- شرح مفصل ساختارها و بستر حاکم بر پدیده مورد بررسی: هدف اصلی پژوهش رئالیسم انتقادی شناسایی بستر و ساختارهای زاینده‌ای است که از طریق سازوکارهایی، رویدادهای مشاهده شده

را تولید می‌کنند.

۳- توسل به استدلال استفهامی و استرجاعی: این سبک استدلالی به شناسایی سازوکارهای محتمل و انتخاب بهترین تبیین‌ها از رویدادهای مشاهده شده می‌پردازد.

۴- تأیید تجربی: رئالیسم انتقادی بر اهمیت قرار دادن پدیده‌ها در زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی و تاریخی تأکید دارد.

۵- فرایند پژوهش کثرت‌گرایانه و چند روشی: پژوهش رئالیسم انتقادی بر نوعی فرایند چرخه‌ای از جمع‌آوری داده‌ها، تحلیل و پالایش نظریه استوار است. به عبارت دیگر، رئالیسم انتقادی بر اهمیت کثرت‌گرایی روش‌شناختانه تأکید دارد و استفاده از روش‌ها و منابع داده‌های متعدد را برای درک پیچیدگی پدیده‌ها پیشنهاد می‌کند (Archer et al., 1998). برای مثال، یک مطالعه در مورد تصمیم‌گیری سازمانی ممکن است مصاحبه‌های کیفی، نظرسنجی‌های کمی و تحلیل آرشیوی را ترکیب کند تا هم الگوهای قابل مشاهده و هم سازوکارهای زیرین را آشکار کند. شکل‌های ۱و۲ و پیش‌فرض‌های هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی و روش‌شناسی رئالیسم انتقادی را نشان می‌دهد.

به مناظره کشیدن رئالیسم انتقادی

رئالیسم انتقادی با وجود اینکه به دلیل چارچوب فلسفی قوی و میان‌رشته‌ای بودنش مورد ستایش قرار گرفته است، ولی از سوی پژوهشگران رشته‌های مختلف با چالش‌ها و انتقادهای قابل توجهی روبرو شده است. در ایران هم رگه‌های انتقادی به رئالیسم انتقادی در برخی نوشته‌ها به چشم می‌خورد (این آثار را ببینید: احمدپور و همکاران ۱۳۹۰؛ فرهمند ۱۳۹۴؛ جعفری و عبدی، ۱۳۹۶؛ بنی‌فاطمه و همکاران ۱۳۹۷، جعفری و کردفیروزجائی۱۴۰۰). پیچیدگی، ماهیت انتزاعی و چالش‌های عملی فراروی کاربست عملی رئالیسم انتقادی از محور تکراری این انتقادها هستند. این بخش به بررسی عمیق این انتقادها می‌پردازد و پاسخ‌های ارائه شده از سوی حامیان رئالیسم انتقادی برای مقابله با این مسائل را بیان می‌کند.

پیچیدگی و ماهیت انتزاعی: یکی از رایج‌ترین انتقادها به رئالیسم انتقادی پیچیدگی و اتکاء آن به مفاهیم فلسفی انتزاعی است. منتقدان معتقدند که زبان و ایده‌های رئالیسم انتقادی، به‌ویژه در آثار روی باسکار، مغلق و برای کسانی که پیشینه قوی در فلسفه ندارند، دشوار است (Collier, 1994). اصطلاحاتی مانند «لایه‌بندی هستی‌شناختی»، «برایش» و «استدلال استفهامی»، «استدلال استرجاعی» می‌توانند به طور خاص برای پژوهشگران رشته‌های کاربردی مانند جامعه‌شناسی، اقتصاد یا مطالعات سازمانی دلهره‌آور باشند (Danermark et al., 2002). این ماهیت انتزاعی اغلب مانعی برای پژوهشگرانی ایجاد می‌کند که سعی در به‌کارگیری رئالیسم انتقادی در روش‌شناسی‌های پژوهش خود دارند. علاوه بر این، استدلال استفهامی و استرجاعی باسکار، هرچند از نظر فلسفی

دقیق هستند، از سوی برخی به‌عنوان استدلالی کاملاً نظری و دور از واقعیت‌های تجربی تلقی می‌شوند (سیر ۱۳۸۸ ترجمه افروغ). منتقدان استدلال می‌کنند که این انتزاع‌گرایی دوستی با رئالیسم انتقادی را محدود کرده و پذیرش گسترده‌تر آن را به‌ویژه در زمینه‌هایی که به کاربرد عملی بیش از عمق نظری اولویت می‌دهند، دشوار می‌کند. حامیان رئالیسم انتقادی پیچیدگی آن را می‌پذیرند اما استدلال می‌کنند که این پیچیدگی پیامد اجتناب‌ناپذیر هدف بلندپروازانه آن برای پر کردن شکاف بین هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی و روش‌شناسی است (Bhaskar, 1975). آنها تأکید می‌کنند که رئالیسم انتقادی چارچوب جامعی ارائه می‌دهد، دقیقاً به این دلیل که به مبانی فلسفی عمیق علم و پژوهش اجتماعی می‌پردازد. تلاش‌هایی نیز برای ساده‌سازی رئالیسم انتقادی و قابل فهم‌تر کردن آن انجام شده است. برای مثال، دانرمارک و همکاران (Danermark et al. 2002) یک راهنمای گام‌به‌گام برای به‌کارگیری رئالیسم انتقادی در پژوهش علوم اجتماعی ارائه داده‌اند که نشان می‌دهد چگونه مفاهیم انتزاعی مانند «سازوکارها» و «ساختارها» می‌توانند در مطالعات تجربی عملیاتی شوند. به‌طور مشابه، وین و ویلیامز (Wynn and Williams 2012) یک روش‌شناسی نسبتاً دقیقی برای استفاده از رئالیسم انتقادی در پژوهش‌های مطالعه موردی ارائه می‌دهند که نمونه‌های عملی و چارچوب‌هایی برای کمک به پژوهشگران در درک پیچیدگی‌های فلسفی رئالیسم انتقادی ارائه می‌دهد. با این اوصاف همچنان استقبال از این فلسفه در مطالعه سازمان و مدیریت گسترده نشده است.

چالش‌های کاربرد عملی رئالیسم انتقادی در پژوهش: انتقاد عمده دیگر، دشواری در ترجمه اصول فلسفی رئالیسم انتقادی به روش‌های عملی پژوهش است. در حالی که رئالیسم انتقادی چارچوبی قانع‌کننده برای درک پدیده‌های پیچیده ارائه می‌دهد، منتقدان استدلال می‌کنند که دستورالعمل‌های روشنی برای کاربرد تجربی ندارد (Easton, 2010). برای مثال، اصل استدلال استرجاعی که در پی شناسایی سازوکارهای زاینده است، در عمل می‌تواند دشوار باشد (Law-son, 1997). پژوهشگران اغلب با چالش در شناسایی و آزمون این سازوکارها، به‌ویژه هنگام کار با مجموعه داده‌های بزرگ یا سیستم‌های اجتماعی پیچیده، روبرو می‌شوند. علاوه بر این، تأکید رئالیسم انتقادی بر زمینه و حالت برایشی پدیده‌ها و سازوکارها می‌تواند فرایند پژوهش را پیچیده کند، زیرا از پژوهشگران می‌خواهد که لایه‌های مختلف واقعیت و تعامل آنها را درنظربگیرند (سیر ۱۳۸۸ ترجمه افروغ). این پیچیدگی می‌تواند به تزلزل در استواری روش‌شناختی منجر شود، یعنی در این حالت پژوهشگران باید برای ایجاد تعادل بین دقت نظری و امکان‌پذیری عملی تلاش وافرای از خود نشان دهد. حامیان رئالیسم انتقادی به این چالش‌ها با تأکید بر انعطاف‌پذیری و سازگاری اصول روش‌شناختی آن پاسخ می‌دهند. باسکار (Bhaskar 1979) استدلال می‌کند که رئالیسم انتقادی یک روش‌شناسی تجویزی نیست، بلکه یک چارچوب فرانظری است که می‌تواند طیف گسترده‌ای از رویکردهای پژوهشی را تحت تأثیر قرار دهد. این انعطاف‌پذیری به پژوهشگران اجازه می‌دهد تا اصول رئالیسم انتقادی را با نیازهای رشته‌ای و زمینه‌های پژوهشی خاص خود تطبیق دهند. برای رفع

کمبود دستورالعمل‌های عملی، پژوهشگرانی مانند ایستون (Easton 2010) و وین و ویلیامز (Wynn and Williams 2012) روش‌شناسی‌های دقیقی برای به‌کارگیری رئالیسم انتقادی در پژوهش‌های تجربی تدوین کرده‌اند.

اتهام ابهام و نبود وضوحیت: رئالیسم انتقادی به دلیل ابهام تصوری از آن، به‌ویژه در بحث‌های مربوط به علّیت و سازوکارها، مورد انتقاد قرار گرفته است. منتقدان استدلال می‌کنند که تمرکز رئالیسم انتقادی بر سازوکارهای زاینده غیرقابل مشاهده می‌تواند به استدلال‌های حدسی منجر شود که پایه تجربی ندارند (سیر ۱۳۸۸ ترجمه افروغ). حامیان رئالیسم انتقادی استدلال می‌کنند که تأکید آن بر سازوکارهای غیرقابل مشاهده، حدسی نیست بلکه در چارچوب فلسفی محکمی ریشه دارد. باسکار (Bhaskar 1975) استدلال می‌کند که علم همواره به کشف سازوکارهای پنهان، مانند نیروهای گرانشی یا تعامل‌های مولکولی، متکی بوده است. در حالی که رئالیسم انتقادی با انتقادهایی از جمله پیچیدگی، دشواری کاربرد و ابهام مواجه است، تلاش‌های حامیان آن برای ارائه پاسخ‌های قانع‌کننده به این چالش‌ها جایگاه آن را به‌عنوان پارادایمی ارزشمند تقویت کرده است. رئالیسم انتقادی با تکامل مداوم، ابزارهای قدرتمندی برای درک پیچیدگی‌های واقعیت ارائه می‌دهد. بر این اساس در مطالعات سازمان و مدیریت نیز طرفدارانی دست و پا کرده است.

نافعیت رئالیسم انتقادی بر مطالعات مدیریت و سازمان

رئالیسم انتقادی، پایه‌ای فلسفی قوی برای درک و تحلیل پیچیدگی‌های سازمان‌ها و مدیریت فراهم می‌کند. برخلاف پارادایم‌هایی که پدیده‌ها را بیش از حد ساده‌سازی می‌کنند، هستی‌شناسی چندلایه‌ای رئالیسم رویکردی دقیق برای مطالعه علیّت و ویژگی‌های نوظهور در زمینه‌های سازمانی ارائه می‌دهد. بر این اساس می‌تواند به برخی از سهم یاری‌های این فلسفه برای مطالعات سازمان و مدیریت به شرح ذیل اشاره کرد. الف) کشف سازوکارهای عمیق: سازمان‌ها تحت تأثیر سازوکارهای علّی عمیق‌تری مانند پویایی قدرت، ساختارهای نهادی و هنجارهای فرهنگی قرار دارند که اغلب در زیر سطح رفتارهای قابل مشاهده عمل می‌کنند. رئالیسم انتقادی به پژوهشگران این امکان را می‌دهد که فراتر از مشاهده‌های سطحی بروند و این ساختارهای زیربنایی را بررسی کنند و بینش‌های غنی‌تر و قابل اجرا برای مدیران فراهم کنند؛ ب) تحلیل تعامل‌های پیچیده: سازمان‌ها سیستم‌های پیچیده‌ای هستند که در آن عوامل انسانی و ساختاری به صورت پویا و غیرخطی با یکدیگر تعامل دارند. تأکید رئالیسم انتقادی بر برایشی بودن رفتارها و پدیده‌ها آن را به طور خاص برای مطالعه پدیده‌هایی مانند تغییر سازمانی، نوآوری و تاب‌آوری اثربخش می‌سازد؛ ج) پل زدن بین روش‌های کمی و کیفی: رئالیسم انتقادی پایه‌ای فلسفی برای ادغام روش‌های کمی و کیفی فراهم می‌کند و ارزش داده‌های عددی و بینش‌های متنی غنی را در درک پدیده‌های سازمانی به رسمیت می‌شناسد. این رویکرد به پژوهشگران مدیریت اجازه می‌دهد تا به پرسش‌های «چرا» و «چگونه» در کنار «چه چیزی»

و «چقدر» پاسخ دهند؛ د) پرداختن به چالش‌های عملی: با شناسایی علل ریشه‌ای مسائل سازمانی، رئالیسم انتقادی بینش‌های عملی ارائه می‌دهد که می‌تواند تصمیم‌گیری و راهبردهای اقدام‌های عملی مدیران را تحت تأثیر قرار دهد. برای مثال، درک سازوکارهای علّی پشت عدم تعهد کارکنان می‌تواند راهنمایی برای اقامه اقدام‌های عملی هدفمند به منظور بهبود عملکرد سازمانی فراهم کند.

چالش‌های کاربست رئالیسم انتقادی در مطالعات سازمان و مدیریت

پیچیدگی واقعیت چندلایه‌ای در مطالعات سازمانی مبتنی بر رئالیسم انتقادی: رئالیست انتقادی به نوعی هستی‌شناسی چندلایه‌ای معتقد است که بین سه حوزه «واقعی»، «رویدادی» و «تجربی» توزیع می‌شود. حوزه «واقعی» اشاره به سازوکارها و ساختارهای زاینده‌ای دارد که مستقل از ادراک انسانی وجود دارند. حوزه «رویدادی» رویدادها و فرایندهایی را دربرمی‌گیرد که درون سازمان‌ها رخ می‌دهند، در حالی که حوزه «تجربی» همان تجربه‌ها و مشاهده‌های انسانی از آن رویدادها است (Bhaskar, 1978). این چارچوب هستی‌شناسانه ابزاری قدرتمند برای بررسی پدیده‌های پیچیده سازمانی است، اما برای پژوهشگرانی که می‌خواهند این لایه‌ها را تحلیل و تفسیر کنند، چالش‌های روش‌شناختانه قابل توجهی ایجاد می‌کند. ماهیت چندلایه‌ای واقعیت در رئالیست انتقادی ایجاب می‌کند که پژوهشگران از مشاهده‌های سطحی تجربی فراتر رفته و به سازوکارهای زاینده عمیق‌تر دست یابند. با این حال، این فرایند ساده نیست. سازوکارهایی که رفتارهای سازمانی را تحت تأثیر قرار می‌دهند، مانند پویایی‌های قدرت یا هنجارهای فرهنگی، اغلب پنهان هستند و ممکن است مستقیماً در رویدادهای قابل مشاهده ظاهر نشوند (Archer, 1995). ازاین‌رو، پژوهشگران باید ترکیبی از استدلال‌های استفهامی و استرجاعی را برای فرضیه‌سازی و شناسایی این سازوکارها به‌کارگیرند که از نظر روش‌شناختی چالش‌برانگیز است (Danermark et al., 2002). چالش دیگری که مطرح می‌شود، تعامل بین این لایه‌ها است. رویدادهای موجود در حوزه «رویدادی» تحت تأثیر سازوکارهای حوزه «واقعی» هستند، اما همچنین به عوامل زمینه‌ای نیز وابسته‌اند. برای مثال، سازوکار زاینده‌ای مانند اینرسی سازمانی ممکن است فرایندهای تصمیم‌گیری را تحت تأثیر قرار دهد، اما همزمان با فشارهای بازار خارجی یا پویایی‌های داخلی رهبری در تعامل هستند. درک این تعامل‌ها نیازمند اتخاذ یک دیدگاه کل‌نگر است که اغلب به دلیل محدودیت در دسترسی به داده‌های جامع یا پیچیدگی روابط علّی محدود می‌شود. علاوه بر این، وابستگی حوزه تجربی به تجربه‌های ذهنی نیز چالش‌های بیشتری ایجاد می‌کند. پژوهشگران باید تنش بین تفسیرهای ذهنی بازیگران سازمانی و ساختارهای عینی زیربنایی که این تفسیرها را شکل می‌دهند، مدیریت کنند (سیر ۱۳۸۸ ترجمه افروغ). این تمرکز دوگانه مستلزم یکپارچه‌سازی روش‌های کیفی و کمی، مانند مصاحبه‌ها و مدل‌سازی ساختاری، برای پیوند مؤثر بین حوزه تجربی و واقعی است. در نهایت، کاربرد عملی هستی‌شناسی چندلایه‌ای رئالیست انتقادی در مطالعات سازمانی اغلب با پارادایم‌های غالب مانند تحصل‌گرایی که مشاهده

تجربی را بر عمق نظری ترجیح می‌دهند، در تضاد است. غلبه بر این مقاومت نیازمند بیان واضح ارزش افزوده رئالیست انتقادی در کشف علّیت و پیشبرد نظریه‌های دقیق سازمانی است. در نتیجه، اگرچه هستی‌شناسی چندلایه‌ای رئالیست انتقادی چارچوبی قدرتمند برای درک واقعیت‌های پیچیده سازمانی ارائه می‌دهد، اما کاربست آن نیازمند روش‌های پیچیده، رویکردهای بین‌رشته‌ای، و توجه دقیق به تعامل بین حوزه‌های واقعی، رویدادی و تجربی است.

عملیاتی‌سازی هستی‌شناسی در مطالعات سازمانی مبتنی بر رئالیسم انتقادی: همان‌طور که گفته شد رئالیست انتقادی نوعی چارچوب فلسفی قوی ارائه می‌دهد که بر واقعیتی چندلایه تأکید دارد. با این حال، ترجمه این مفاهیم هستی‌شناختانه انتزاعی به طرح‌ها و روش‌های پژوهشی قابل اجرا، همچنان یک چالش مهم برای پژوهشگران سازمانی به شمار می‌رود (Bhaskar, 1978). این دشواری از تعامل پیچیده بین انتزاعات نظری و پژوهش‌های تجربی ناشی می‌شود. یکی از چالش‌های اصلی، عملیاتی‌سازی سازوکارهای زاینده است که نیروهای علّی فعال در حوزه واقعی هستند. شناسایی و تفکیک این سازوکارها اغلب به استدلال‌های استفهامی و استرجاعی نیاز دارد، نه رویکردهای استقرایی یا قیاسی که در پژوهش‌های سنتی رایج هستند (Danermark et al., 2002). برای مثال، در مطالعه تغییرات سازمانی، پژوهشگران ممکن است سازوکارهایی مانند مقاومت در برابر تغییر یا اینرسی فرهنگی را از رفتارهای مشاهده شده استنباط کنند، اما تأیید نظام‌مند این سازوکارها در محیط‌های تجربی از نظر روش‌شناختی دشوار است (Archer, 1995). چالش دیگر، مفهوم برایش است که نشان می‌دهد چگونه سیستم‌های پیچیده ویژگی‌هایی تولید می‌کنند که به اجزای تشکیل‌دهنده آنها تقلیل‌پذیر نیستند. در مطالعات سازمانی، برایش ممکن است در پویایی‌های تیمی یا فرایندهای نوآوری ظاهر شود، اما ثبت و اندازه‌گیری چنین پدیده‌هایی اغلب به طرح‌های پژوهشی چندسطحی و طولی نیاز دارد که اجرای آنها دشوار است. پژوهشگران باید روابط بین تعامل‌ها در سطح خرد (مانند اقدام‌های فردی) و ساختارهای کلان (مانند هنجارهای سازمانی) را درنظربگیرند که این امر پیچیدگی روش‌شناختانه بیشتری ایجاد می‌کند. تزریق این بینش‌های هستی‌شناختانه در روش‌های پژوهشی خاص چالش‌های بیشتری به همراه دارد. رئالیست انتقادی از کثرت‌گرایی روش‌شناختی حمایت می‌کند و بر استفاده از رویکردهای کیفی و کمی برای کشف تعامل بین حوزه‌های واقعی، رویدادی و تجربی تأکید دارد (Easton, 2010). با این حال، ایجاد تعادل بین این روش‌ها، به‌ویژه هنگام ترکیب رویکردهای روایتی مانند مطالعات موردی با مدل‌های آماری، به تخصص روش‌شناختانه پیشرفته‌ای نیاز دارد که همیشه برای پژوهشگران در دسترس نیست. از طرف دیگر کاربرد عملی رئالیست انتقادی با مقاومت جریان اصلی مطالعات سازمانی در پذیرش عمق فلسفی رئالیست انتقادی محدود می‌شود. بسیاری از پژوهشگران پارادایم‌های تحصل‌گرایانه یا تفسیری را ترجیح می‌دهند که جمع‌آوری داده‌های تجربی را بر کاوش نظری سازوکارهای علّی اولویت می‌دهند (Reed, 2005). این تنش نیاز به دستورالعمل‌های روشن و قابل دسترس برای عملیاتی کردن

مفاهیم رئالیست انتقادی در محیط‌های کاربردی را برجسته می‌کند. در نتیجه، در حالی که رئالیسم انتقادی بینش‌های عمیقی در مورد پدیده‌های سازمانی ارائه می‌دهد، عملیاتی‌سازی هستی‌شناسانه آن مستلزم طرح‌های پژوهشی نوآورانه، رویکردهای بین‌رشته‌ای و پایه‌های نظری محکم است. پرداختن به این چالش‌ها برای پیشبرد تأثیر رئالیست انتقادی در مطالعات سازمانی حیاتی است.

تلفیق ساختار و عاملیت در مطالعات سازمانی مبتنی بر رئالیسم انتقادی: یکی از اصول اساسی رئالیسم انتقادی، تعامل پویا بین ساختار (سیستم‌ها، هنجارها و نهادهای پایدار) و عاملیت (اراده و توانایی افراد یا گروه‌ها برای عمل) در هستی‌بخشی به پدیده‌ها است. این رابطه که به صورت اصل دوگان بیان می‌شود، نشان می‌دهد که ساختار و عاملیت متمایز اما متقابلاً سازنده یکدیگر هستند. شناسایی تجربی این تعامل پیچیده در مطالعات سازمانی همچنان یک چالش مداوم محسوب می‌شود (Archer, 1995). یکی از دشواری‌های اصلی، تمایز بین محدودیت‌ها و امکان‌های ساختاری و اختیار یا آزادی عمل فردی است. ساختارهایی مانند سلسله‌مراتب‌های سازمانی یا هنجارهای فرهنگی، دامنه اقدام‌های ممکن را برای عاملان تعیین می‌کنند. در عین حال، عاملان می‌توانند این ساختارها را از طریق اقدام‌های خود بازتولید یا دگرگون کنند (Giddens, 1984). تفکیک تجربی این رابطه دوسویه نیازمند رویکردهای طولی و چندسطحی است که اغلب به منابع زیادی نیاز دارد و از نظر روش‌شناختی پیچیده است (Fleetwood, 2005). علاوه بر این، رئالیست انتقادی بر اهمیت بسترهای زمانی و مکانی در شکل‌گیری پویایی ساختار-عاملیت تأکید می‌کند. برای مثال، فرایندهای تصمیم‌گیری سازمانی تحت تأثیر میراث‌های تاریخی، هنجارهای سازمانی و شرایط اضطراری فراروی سازمان‌ها قرار می‌گیرند. درک این ظرایف زمانی و زمینه‌ای نیازمند طرح‌های پژوهشی پیچیده‌ای است که تحلیل‌های تاریخی را با مشاهده‌های معاصر ترکیب کند. چالش دیگر، طراحی روش‌شناسی‌هایی است که بتواند تعامل‌های سطح خرد (اقدام‌های فردی) را با ساختارهای سطح کلان (سیستم‌های سازمانی) پیوند دهد. در حالی که روش‌های کیفی مانند مصاحبه‌ها و قوم‌نگاری‌ها برای بررسی عاملیت مناسب هستند، روش‌های کمی مانند تحلیل شبکه یا مدل‌سازی معادلات ساختاری غالباً برای تحلیل ساختارها مناسب‌ترند. تزریق این روش‌ها در چارچوب رئالیست انتقادی به کثرت‌گرایی روش‌شناختی و مهارت‌های تحلیلی پیشرفته نیاز دارد. همچنین، رئالیست انتقادی بر مفهوم برایش تأکید دارد، جایی که عاملیت جمعی می‌تواند منجر به تغییرات ساختاری شود. در نهایت، سلطه پارادایم‌هایی مانند تحصل‌گرایی یا تفسیرگرایی در مطالعات سازمانی اغلب تحلیل‌های ظریف ساختار و عاملیت که توسط رئالیست انتقادی ترویج می‌شود را تضعیف می‌کند. این پارادایم‌ها یا بر ساختار یا بر جنبه‌های ذهنی بیش از حد تأکید می‌کنند و تعامل دوسویه‌ای که برای دیدگاه رئالیست انتقادی حیاتی است را نادیده می‌گیرند. در نتیجه، اگرچه رئالیسم انتقادی چارچوبی قوی برای درک رابطه ساختار و عاملیت در بسترهای سازمانی ارائه می‌دهد، ثبت تجربی این تعامل نیازمند طرح‌های پژوهشی نوآورانه، بین‌رشته‌ای و حساس به بستر است.

علّیت و سازوکارها در مطالعات سازمانی مبتنی بر رئالیسم انتقادی: رئالیست انتقادی بر شناسایی سازوکارهای علّی (فرایندها یا نیروهایی که در حوزه واقعی عمل می‌کنند و رویدادهای قابل مشاهده در حوزه رویدادی را تولید می‌کنند) به عنوان یکی از اهداف اصلی پژوهش تأکید دارد. برخلاف رویکردهای تحصل‌گرایانه که بر همبستگی‌ها تمرکز دارند، رئالیست انتقادی به دنبال کشف ساختارها و سازوکارهای زیربنایی است که پدیده‌های سازمانی را شکل می‌دهند. با این حال، شناسایی و اثبات تجربی این سازوکارها در محیط‌های سازمانی چالش‌های روش‌شناختانه قابل توجهی به همراه دارد (Bhaskar, 1978). یکی از دشواری‌های اصلی، غیرقابل مشاهده بودن سازوکارهای علّی است. سازوکارهایی مانند اینرسی سازمانی، پویایی‌های قدرت، یا شبکه‌های غیررسمی اغلب در زیر پوست سازمان‌ها عمل می‌کنند و ممکن است مستقیماً قابل اندازه‌گیری نباشند. پژوهشگران باید با استفاده از استدلال استفهامی، الگوهای رویدادها و رفتارهایی که وجود این سازوکارها را نشان می‌دهند تحلیل کنند (Danermark et al., 2002). برای مثال، کاهش ناگهانی در مشارکت کارکنان ممکن است به سازوکارهای زیربنایی مانند شکست‌های رهبری یا ناهماهنگی‌های ساختاری مرتبط باشد، اما این موارد نیازمند فرضیه‌سازی دقیق و آزمایش برای تأیید هستند. چالش مرتبط دیگر، ماهیت وابسته به بستر علّیت است. در رئالیست انتقادی، سازوکارها همیشه نتایج مشابهی تولید نمی‌کنند؛ اثرات آنها به شرایط زمینه‌ای و تعامل با سایر سازوکارها بستگی دارد (Sayer, 2000). برای مثال، تأثیر سبک‌های رهبری بر عملکرد سازمانی ممکن است بسته به هنجارهای فرهنگی یا شرایط اقتصادی متفاوت باشد. این علّیت وابسته به بستر، تعمیم‌یافته کردن یافته‌ها را دشوار می‌کند و مستلزم روش‌های پیشرفته‌ای است که بتوانند وابستگی‌های متقابل پیچیده را ثبت کنند. همین‌طور رئالیست انتقادی بر اهمیت استدلال استرجاعی (پس‌کاوی (تأکید می‌کند، فرایندی استدلالی که از مشاهده‌های تجربی به سازوکارهای فرضی حرکت می‌کند. این رویکرد نیازمند آن است که پژوهشگران فراتر از روش‌های توصیفی عمل کنند و از ابزارهایی مانند مطالعات موردی، رصد فرایندها یا پویایی‌های سیستم‌ها برای شناسایی و آزمایش سازوکارها استفاده کنند (Ackroyd & Fleetwood, 2000). با این حال، نبود فنون و استاندارد برای تحلیل استرجاعی اغلب پژوهشگران را در عملیاتی کردن این اصل دچار مشکل می‌کند. علاوه بر این، تعهد به کثرت‌گرایی روش‌شناختانه برای ثبت سازوکارها در حوزه‌های مختلف چالش‌برانگیز است. در حالی که روش‌های کیفی مانند مصاحبه و قوم‌نگاری می‌توانند بینش‌های غنی در مورد رفتارهای فردی و جمعی ارائه دهند، روش‌های کمی مانند مدل‌سازی آماری و تحلیل شبکه‌های اجتماعی اغلب برای تأیید و تعمیم یافته‌ها ضروری هستند (Reed, 2005). ایجاد تعادل میان این رویکردها در چارچوب رئالیست انتقادی به تخصص بین‌رشته‌ای نیاز دارد که همیشه به راحتی در دسترس نیست.

حساسیت به بستر پدیده در مطالعات سازمانی مبتنی بر رئالیسم انتقادی: رئالیست انتقادی مدعی است که سازمان‌ها به طور عمیق در بافت‌های اجتماعی-تاریخی ریشه دارند که ساختارها، رویه‌ها و

نتایج آنها را شکل می‌دهند. این حساسیت به بافت با تعهد رئالیست انتقادی به کشف سازوکارهای زاینده و نیروهای علّی که در محیط‌های خاص سازمانی عمل می‌کنند، همسو است (Bhaskar, 1978). با این حال، این تمرکز، تعمیم‌پذیری یافته‌ها و تدوین نظریه‌های جهان‌شمول در مطالعات سازمانی را پیچیده می‌کند. یکی از جنبه‌های مهم حساسیت به بافت، تأکید رئالیست انتقادی بر دانش موقعیتی است. بر این اساس، پدیده‌های سازمانی تحت تأثیر تعامل منحصربه‌فرد عوامل فرهنگی، اقتصادی و تاریخی در یک محیط خاص است. به عنوان مثال، شیوه‌های تصمیم‌گیری در یک شرکت چندملیتی ممکن است به دلیل هنجارهای محلی، محیط‌های تنظیمی و پیشینه‌های اجتماعی-سیاسی در مناطق مختلف به طور قابل توجهی متفاوت باشد. درنظرگرفتن این ظرایف مستلزم آن است که پژوهشگران به جای گستردگی، به عمق توجه کنند و اغلب از مطالعات موردی و روش‌های کیفی برای بررسی ویژگی‌های خاص یک بافت استفاده کنند. این تمرکز بر بافت چالش‌هایی برای اقامه نظریه ایجاد می‌کند. رئالیست انتقادی رویکردهای تحصل‌گرایانه را که به دنبال قوانین جهان‌شمول برای رفتار سازمانی هستند، رد می‌کند و در عوض از نظریه‌های دامنه متوسط حمایت می‌کند که پدیده‌ها را در شرایط خاص اجتماعی-تاریخی تبیین می‌کنند (Ackroyd & Fleetwood, 2000). در حالی که این رویکرد بینش‌های غنی و مبتنی بر بافت ارائه می‌دهد، دامنه تعمیم‌پذیری یافته‌ها را در محیط‌های سازمانی متنوع محدود می‌کند. بنابراین، پژوهشگران باید بین ارائه تبیین‌های مبتنی بر بافت و سهم یاری در مباحث نظری گسترده‌تر توازن برقرار کنند. علاوه بر این، حساسیت رئالیست انتقادی به ابعاد زمانی و مکانی نشان می‌دهد که چگونه پدیده‌های سازمانی در طول زمان تکامل می‌یابند و در مکان‌های مختلف متفاوت هستند. برای مثال، سازوکارهایی که نوآوری را در استارتاپ‌های فناوری در ایران پیش می‌برند، ممکن است به طور اساسی با آنهایی که در صنایع تولیدی سنتی در اروپا وجود دارند، متفاوت باشند. ثبت این پویایی‌های زمانی و مکانی نیازمند طراح‌های پژوهشی طولی و تحلیل‌های مقایسه‌ای است که اغلب منابع زیادی می‌طلبد و از نظر روش‌شناختی پیچیده هستند (Danermark et al., 2002). تمرکز رئالیست انتقادی بر پویایی‌های قدرت و ساختارهای اجتماعی نیز تعمیم‌پذیری را پیچیده‌تر می‌کند. ساختارها و رویه‌های سازمانی نه تنها تحت تأثیر عوامل داخلی بلکه تحت تأثیر نیروهای گسترده‌تر اجتماعی مانند طبقه، جنسیت و نژاد شکل می‌گیرند (Archer, 1995). این ابعاد باید در طراحی پژوهش‌ها لحاظ شوند و لایه‌های بیشتری از پیچیدگی به تحلیل اضافه کنند. در نهایت، کاربرد عملی حساسیت رئالیست انتقادی به بافت با سلطه پارادایم‌های تحصل‌گرایانه در پژوهش‌های سازمانی محدود می‌شود که اغلب قابلیت تکرار و تعمیم آماری را بر عمق زمینه‌ای ترجیح می‌دهند (Fleetwood, 2005). در نتیجه، در حالی که تأکید رئالیست انتقادی بر حساسیت به بافت، مطالعات سازمانی را با کشف سازوکارهای علّی عمیق غنی می‌کند، تدوین نظریه‌های جهان‌شمول را پیچیده کرده و به طرح‌های پژوهش‌های بین‌رشته‌ای و منابع فشرده نیاز دارد.

کثرت‌گرایی روش‌شناختانه در مطالعات سازمانی مبتنی بر رئالیسم انتقادی: رئالیست انتقادی از کثرت‌گرایی روش‌شناختانه (Methodological triangulation) حمایت می‌کند و تأکید دارد که هیچ روش واحدی نمی‌تواند پیچیدگی پدیده‌های سازمانی را به طور کامل درک کند. به جای تکیه بر یک رویکرد، رئالیست انتقادی تلفیق روش‌های کیفی و کمی را برای بررسی تعامل بین ساختارها، سازوکارها و رویدادها در هستی‌شناسی چندلایه خود تشویق می‌کند (Bhaskar, 1978). با این حال، هماهنگ کردن این رویکردها تحت چارچوب یکپارچه رئالیست انتقادی چالش‌های قابل توجهی در طراحی و اجرای پژوهش به همراه دارد. یکی از تنش‌های اصلی ناشی از شکاف شناخت‌شناختی بین روش‌های کیفی و کمی است. روش‌های کیفی مانند مصاحبه‌ها یا قوم‌نگاری‌ها برای بررسی حوزه تجربی و ثبت تجربه‌ها و معانی فردی مناسب هستند ((Sayer, 2000. از سوی دیگر، روش‌های کمی مانند مدل‌سازی آماری یا نظرسنجی‌ها اغلب بر شناسایی الگوها و روابط در حوزه رویدادی تمرکز دارند. یکپارچه‌سازی این روش‌ها مستلزم آن است که پژوهشگران تفاوت‌های شناخت‌شناختانه بین گرایش‌های تفسیری در روش‌های کیفی و تأثیرات تحصل‌گرایانه در روش‌های کمی را مدیریت کنند (Easton, 2010). چالش دیگر در همسوسازی روش‌ها با هستی‌شناسی چندلایه رئالیست انتقادی نهفته است. رئالیست انتقادی معتقد است که حوزه واقعی (سازوکارهای زیربنایی) به طور مستقیم قابل مشاهده نیست اما باید از طریق استدلال استفهامی و استرجاعی استنباط شود. در حالی که روش‌های کیفی در تولید بینش در مورد سازوکارهای زاینده برجسته هستند، روش‌های کمی می‌توانند یافته‌ها را تأیید کنند و تعمیم دهند. ایجاد تعادل میان این نقش‌های مکمل نیازمند طرح‌های پژوهشی پیشرفته‌ای است که همزمان اولویت را به عمق و گستردگی می‌دهند (Ackroyd & Fleet-wood, 2000). رئالیست انتقادی همان‌طور که گفته شد بر حساسیت به بستر پدیده و تعامل پویا بین ساختار و عاملیت تأکید دارد. ثبت این پویایی‌ها اغلب نیازمند مطالعات طولی یا تحلیل‌های چندسطحی است که از نظر روش‌شناختی پیچیده و منابع‌بر هستند. برای مثال، پژوهشگرانی که شیوه‌های رهبری را مطالعه می‌کنند ممکن است از روش‌های کیفی برای کشف پویایی‌های قدرت استفاده کنند و همزمان از فنون کمی برای اندازه‌گیری نتایج این پویایی‌ها در بافت‌های مختلف سازمانی بهره ببرند. پیاده‌سازی عملی کثرت‌گرایی روش‌شناختانه همچنین با موانع عملی نظیر زمان و تخصص لازم برای تسلط بر روش‌های متنوع و چالش‌های ترکیب مجموعه داده‌های مختلف مواجه است. علاوه بر این، پژوهشگران سازمانی اغلب با ترجیحات نهادی برای روش‌های کیفی یا کمی مواجه می‌شوند که پذیرش طرح‌های کثرت‌گرایانه را محدود می‌کند (Reed, 2005). در نهایت، ارتباط نتایج بین پارادایم‌های مختلف چالش‌های بیشتری ایجاد می‌کند. تبیین‌های ظریف رئالیست انتقادی که بر سازوکارها و علّیت استوار است ممکن است با انتظارات مخاطبانی که با مطالعات تک‌روشی آشنا هستند، همخوانی نداشته باشد. در نتیجه، اگرچه کثرت‌گرایی روش‌شناختانه پژوهش‌های سازمانی مبتنی بر رئالیست انتقادی را با ارائه بینش‌های جامع غنی می‌کند، اما

مستلزم طرح‌های نوآورانه، همکاری بین‌رشته‌ای و همسویی دقیق با اصول شناخت‌شناختی و هستی‌شناختی رئالیست انتقادی است.

پرهیز از تحصل‌گرایی و تفسیرگرایی در مطالعات سازمانی مبتنی بر رئالیسم انتقادی: رئالیست انتقادی جایگاهی میانه بین تحصل‌گرایی و تفسیرگرایی اشغال می‌کند و چارچوبی ارائه می‌دهد که وجود عینی واقعیت را با ماهیت ذهنی درک انسانی تلفیق می‌کند. در حالی که تحصل‌گرایی بر پدیده‌های قابل مشاهده و قوانین قابل تعمیم تمرکز دارد، تفسیرگرایی بر ماهیت اجتماعی ساختار دانش تأکید می‌کند. در مقابل، رئالیست انتقادی ادعا می‌کند که واقعیت مستقل از ادراک انسانی وجود دارد، در حالی که اذعان می‌دارد که دانش از این واقعیت از طریق شناخت و فرایندهای اجتماعی انسانی واسطه می‌شود (Bhaskar, 1978). ایجاد تعادل در این دیدگاه دوگانه، چالش‌های فلسفی و عملی را به همراه دارد. یکی از چالش‌های اصلی مقاومت در برابر تقلیل‌گرایی است. تحصل‌گرایی با تمرکز بر تجربه‌گرایی و علّیت، تمایل دارد پدیده‌های پیچیده را به متغیرهای قابل مشاهده تقلیل دهد و اغلب سازوکارهای زاینده عمیق‌تر را نادیده گیرد. در مقابل، تفسیرگرایی ممکن است بیش از حد بر ماهیت ذهنی و وابسته به بستر دانش تأکید کند و ساختارهای پایدار شکل‌دهنده به واقعیت‌های سازمانی را کنار بگذارد (Sayer, 2000). تعهد رئالیست انتقادی به رئالیست هستی‌شناختانه و نسبیت شناخت‌شناختانه از پژوهشگران می‌خواهد که بین این کرانه‌ها حرکت کنند، بدون اینکه در یکی از آنها غوطه‌ور شوند. تأکید رئالیست انتقادی بر هستی‌شناسی چندلایه پیچیدگی‌های بیشتری را می‌افزاید. در حالی که رویکردهای تحصل‌گرایانه اغلب واقعیت و تجربه را یکی می‌دانند، روش‌های تفسیری ممکن است این واقعیت چندلایه را کاملاً نادیده گیرند. اطمینان از هم‌راستایی با هستی‌شناسی رئالیست انتقادی مستلزم آن است که پژوهشگران از استدلال استفهامی و استرجاعی برای کشف سازوکارهای زیربنایی استفاده کنند، در حالی که به تفاسیر اجتماعی-ساختاری نیز حساس باشند (Danermark et al., 2002). در این راستا یکی از چالش‌های عملی هماهنگی روش‌شناختانه است. تحصل‌گرایی اغلب روش‌های کمی را ترجیح می‌دهد، در حالی که تفسیرگرایی به روش‌های کیفی گرایش دارد. رئالیست انتقادی از کثرت‌گرایی روش‌شناختی حمایت می‌کند و بر نیاز به ترکیب هر دو روش برای پرداختن به جنبه‌های مختلف واقعیت تأکید دارد. برای مثال، پژوهشگرانی که فرهنگ سازمانی را مطالعه می‌کنند ممکن است از مصاحبه‌های کیفی برای درک تجربه‌های ذهنی و از مدل‌های کمی برای کشف الگوهای گسترده‌تر استفاده کنند و این بینش‌ها را با چارچوب رئالیست انتقادی همسو کنند. علاوه بر این، انتقال و ابلاغ بینش‌های رئالیسم انتقادی به مخاطبانی که در پارادایم‌های تحصل‌گرایانه یا تفسیرگرایی جای گرفته‌اند، اغلب دشوار است. تحصل‌گرایان ممکن است رئالیست انتقادی را به خاطر تأکید بر علّیت فراتر از پدیده‌های قابل مشاهده نقد کنند، در حالی که تفسیرگرایان ممکن است به تعهد آن به واقعیت عینی انتقاد داشته باشند (Reed, 2005). پژوهشگران باید ارزش افزوده رئالیست انتقادی،

مانند توانایی آن در کشف سازوکارهای زاینده و پرداختن به پیچیدگی‌ها را به وضوح بیان کنند. ایجاد تعادل بین هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی و روش‌شناسی در عمل مستلزم وضوح فلسفی و تخصص بین‌رشته‌ای قابل توجهی است. در نتیجه، حرکت در فضای میانه بین تحصل‌گرایی و تفسیرگرایی بخشی اساسی از فلسفه رئالیست انتقادی است، اما انجام این کار نیازمند دقت نظری، کثرت‌گرایی روش‌شناختانه و ارتباط مؤثر است.

ابعاد هنجاری در مطالعات سازمانی مبتنی بر رئالیسم انتقادی: رئالیست انتقادی فراتر از تحلیل توصیفی عمل کرده و ابعاد اخلاقی و هنجاری سازمان‌ها را نیز دربرمی‌گیرد. این تمرکز هنجاری از تعهد رئالیست انتقادی به درک و دگرگونی سازوکارها و ساختارهای زیربنایی که رفتار انسانی و سازمانی را شکل می‌دهند، نشأت می‌گیرد. برخلاف رویکردهای توصیفی سنتی که اغلب به پدیده‌های قابل مشاهده محدود می‌شوند، رئالیست انتقادی بر ضرورت پرداختن به آنچه «باید باشد» در کنار آنچه «هست» تأکید دارد (Bhaskar, 1978). این تمرکز دوگانه چالش‌های فلسفی و عملی را برای مطالعات مدیریت ایجاد می‌کند. یکی از چالش‌های اصلی، هماهنگی برنامه تحول‌گرایانه رئالیست انتقادی با پارادایم‌های توصیفی رایج در پژوهش‌های مدیریت است. رویکردهای توصیفی بر تبیین پدیده‌هایی مانند عملکرد سازمانی یا رفتار کارکنان تمرکز دارند، بدون آنکه پیامدهای اخلاقی ساختارها و رویه‌های مورد مطالعه را مورد پرسش قرار دهند (Fleetwood, 2005). در مقابل، رئالیست انتقادی به دنبال کشف سازوکارهای زاینده مانند پویایی‌های قدرت یا نابرابری‌های نظام‌مند است و پیامدهای اخلاقی و هنجاری آنها را ارزیابی می‌کند. این موضع ارزشیابانه اغلب نیازمند آن است که پژوهشگران تنش بین عینیت‌گرایی و طرفداری از تغییرات هنجاری را مدیریت کنند. چالش مرتبط دیگر، تزریق اهداف رهایی‌بخش (emancipation) در پژوهش‌های مدیریت است. رئالیست انتقادی تأکید دارد که کشف سازوکارهای علّی نباید به خودی خود هدف نهایی باشد، بلکه وسیله‌ای برای ترویج تغییرات مثبت است. برای مثال، شناسایی سازوکارهایی که نابرابری جنسیتی را در سازمان‌ها تداوم می‌بخشند، تنها زمانی ارزشمند است که به تدوین راهبردهایی برای تحول نظام‌مند منجر شود. با این حال، ایجاد تعادل بین چنین اهداف هنجاری و دقت تجربی و بی‌طرفی روش‌شناختانه در زمینه‌هایی که ممکن است مداخله‌های هنجاری با مقاومت مواجه شوند، چالش‌برانگیز است (Reed, 2005). تمرکز رئالیست انتقادی بر اخلاق و ارزش‌ها همچنین محدودیت‌های نظریه‌های رایج مدیریت را برجسته می‌کند که کارایی و سودآوری را در اولویت قرار می‌دهند. برای مثال، رئالیست انتقادی سیستم‌های سنتی مدیریت عملکرد را به دلیل نادیده گرفتن ملاحظات اجتماعی و اخلاقی گسترده‌تر، مانند رفاه کارکنان یا پایداری محیط زیستی، مورد انتقاد قرار می‌دهد (Ackroyd & Fleetwood, 2000). رئالیست انتقادی با مدنظر قرار دادن دغدغه‌های هنجاری، دیدگاهی جامع‌تر ارائه می‌دهد، اما اغلب با پارادایم‌های غالب در مطالعات مدیریت در تضاد است. از نظر روش‌شناختی، مدنظر قرار دادن ابعاد هنجاری نیازمند کثرت‌گرایی روش‌شناختانه برای پرداختن به پرسش‌های

توصیفی و تجویزی است. پژوهشگران باید روش‌هایی را که سازوکارهای موجود را آشکار می‌کنند، با روش‌هایی که اقدام‌های اصلاحی احتمالی را ارزیابی می‌کنند، ترکیب کنند (Danermark et al., 2002). این تمرکز دوگانه پیچیدگی‌هایی به طراحی و اجرای پژوهش می‌افزاید. در نهایت، کاربردهای عملی برنامه هنجاری رئالیست انتقادی اغلب با مقاومت سازمان‌ها و ذی‌نفعانی مواجه می‌شود که بر دستاوردهای کوتاه‌مدت به جای ملاحظات اخلاقی بلندمدت تمرکز دارند (Elder-Vass, 2010). غلبه بر این موانع نیازمند تزریق اثربخش ارزش رئالیست انتقادی در ارتقاء رویه‌های سازمانی پایدار و عادلانه است. در نتیجه، در حالی که تمرکز هنجاری رئالیست انتقادی با پرداختن به ابعاد اخلاقی، مطالعات مدیریت را غنی‌تر می‌کند، اما پارادایم‌های توصیفی سنتی را به چالش می‌کشد و به روش‌های نوآورانه، وضوح اخلاقی و حمایت راهبردی نیاز دارد.

تعامل رئالیسم انتقادی با مخاطبان گسترده‌تر در مطالعات سازمانی مبتنی بر رئالیسم انتقادی: رئالیست انتقادی چارچوبی قدرتمند برای درک پدیده‌های سازمانی و مدیریتی ارائه می‌دهد، زیرا بر علّیت، ساختار و عاملیت در سطوح هستی‌شناختی چندلایه تأکید دارد. با این حال، ماهیت انتزاعی و پیچیده نظریه رئالیست انتقادی چالش‌های قابل توجهی را در ارتباط دادن بینش‌های آن با متخصصان، خط‌مشی‌گذاران و پژوهشگران غیرمتخصص در زمینه رئالیست انتقادی ایجاد می‌کند. این دشواری اغلب کاربرد عملی و پذیرش گسترده آن را در مطالعات سازمانی و مدیریتی محدود می‌کند (Bhaskar, 1978). یکی از موانع اصلی، پیچیدگی فلسفی رئالیست انتقادی است. مفاهیمی مانند سازوکارهای زاینده، برایش و استدلال استرجاعی نیازمند تسلط بر استدلال‌های انتزاعی هستند که برای مخاطبانی که به پارادایم‌های ساده‌تر تحصل‌گرایانه یا تفسیری عادت دارند، می‌تواند دشوار باشد (Sayer, 2000). برای مثال، متخصصانی که به دنبال بینش‌های عملی هستند، ممکن است عمق نظری رئالیست انتقادی را دشوار یابند و ارتباط آن با مسائل عملی مانند بهبود عملکرد سازمانی یا اجرای تغییرات را درک نکنند. مسئله دیگر، پیچیدگی واژگانی رئالیست انتقادی است که می‌تواند مخاطبان غیرمتخصص را متنفر کند. اصطلاحاتی مانند «خطای شناخت‌شناختی» یا «لایه‌بندی هستی‌شناختی» حتی برای پژوهشگران باتجربه ممکن است مبهم به نظر برسد و ترجمه اصول رئالیست انتقادی به زبانی قابل فهم برای خط‌مشی‌گذاران یا رهبران کسب‌وکار دشوار باشد. ارتباط اثربخش نیازمند ساده‌سازی این مفاهیم بدون از دست دادن عمق معنایی آنها است که اغلب ایجاد تعادل در این زمینه دشوار است. تعهد رئالیست انتقادی به حساسیت به بافت و پیچیدگی ارتباط آن را پیچیده‌تر می‌کند. در حالی که این ویژگی‌ها برای درک واقعیت‌های پیچیده سازمانی نقطه قوت محسوب می‌شوند، می‌توانند تعمیم‌یافته کردن یافته‌ها یا ارائه توصیه‌های مختصر را دشوار کنند. خط‌مشی‌گذاران و متخصصان معمولاً راه‌حل‌های عملی را به تبیین‌های پیچیده ترجیح می‌دهند و این حالت ممکن است پژوهش‌های مبتنی بر رئالیست انتقادی را به عنوان پژوهش‌های بیش از حد نظری یا غیرعملی تلقی کنند. در نتیجه، ارتباط مؤثر رئالیست انتقادی نیازمند ساده‌سازی اصول

انتزاعی آن، بافت‌محور کردن بینش‌ها از طریق نمونه‌های واقعی و تقویت تلاش‌های مشارکتی برای پر کردن شکاف بین نظریه و عمل است.

مقاومت شناخت‌شناختانه در مطالعات سازمانی مبتنی بر رئالیسم انتقادی: رئالیست انتقادی رویکرد شناخت‌شناختی متمایزی ارائه می‌دهد که به دنبال پر کردن شکاف بین تحصل‌گرایی و تفسیرگرایی است. این رویکرد بر وجود واقعیتی چندلایه، علّیت از طریق سازوکارهای زاینده و تعامل بین ساختار و عاملیت تأکید دارد. با این حال، بسیاری از پژوهشگران سازمانی همچنان در پارادایم‌های غالب مانند تمرکز تحصل‌گرایی بر پدیده‌های قابل مشاهده یا تأکید تفسیرگرایی بر معانی اجتماعی-ساختی گیر کرده‌اند. این مقاومت در برابر پیش‌فرض‌های شناخت‌شناختانه رئالیست انتقادی چالش‌های قابل توجهی برای پذیرش گسترده‌تر آن در پژوهش‌های جریان اصلی ایجاد می‌کند. یکی از منابع اصلی مقاومت، ریشه‌دار بودن تعهدات پارادایمی مخاطبان است. پژوهشگران تحصل‌گرا بر الگوهای تجربی و همبستگی‌های آماری تأکید دارند و اغلب تمرکز عمیق‌تر رئالیست انتقادی بر سازوکارهای غیرقابل مشاهده که در حوزه واقعی عمل می‌کنند را رد می‌کنند. از سوی دیگر، تفسیرگرایانی که بر معانی ذهنی و تجربه‌های فردی تأکید می‌کنند، ممکن است هستی‌شناسی رئالیست انتقادی را بیش از حد ساختاری یا تعیین‌گرایانه ببینند (Fleetwood, 2005). غلبه بر این ترجیحات شناخت‌شناختانه عمیقاً ریشه‌دار نیازمند نشان دادن توانایی رئالیست انتقادی در یکپارچه‌سازی و فراتر رفتن از نقاط قوت این پارادایم‌ها است. پیچیدگی فلسفی رئالیست انتقادی نیز به عنوان مانعی عمل می‌کند. مفاهیمی مانند استرجاعی، برایش رفتارها و هستی‌شناسی چندلایه نیازمند سرمایه‌گذاری فکری قابل توجهی برای درک و کاربرد مؤثر هستند. پژوهشگرانی که با این اصول آشنایی ندارند، ممکن است رئالیست انتقادی را دست‌نیافتنی یا بیش از حد انتزاعی بدانند و این موضوع پذیرش آن را کاهش می‌دهد. ساده‌سازی مفاهیم کلیدی رئالیست انتقادی و ارائه نمونه‌های کاربردی می‌تواند این موانع را کاهش دهد. چالش دیگر در اینرسی نهادی نهفته است. مجلات، کنفرانس‌ها و برنامه‌های آموزشی موجود اغلب پژوهش‌های ریشه‌دار در سنت‌های تحصل‌گرایانه یا تفسیرگرایی را در اولویت قرار می‌دهند و چارچوب‌های جایگزینی مانند رئالیست انتقادی را به حاشیه می‌رانند (Reed, 2005). در نتیجه، پژوهشگران رئالیست انتقادی ممکن است در انتشار کار خود یا کسب تشخص در جوامع پژوهشی جریان اصلی دچار مشکل شوند. علاوه بر این، تمرکز رئالیست انتقادی بر علّیت و پیچیدگی ممکن است با تقاضا برای بینش‌های واضح و قابل اجرا در مطالعات سازمانی در تضاد باشد. خط‌مشی‌گذاران و متخصصان اغلب توضیحات ساده و نتایج قابل تعمیم را ترجیح می‌دهند، در حالی که رویکرد ظریف رئالیست انتقادی ممکن است بیش از حد نظری یا وابسته به بافت تلقی شود (Ackroyd & Fleetwood, 2000). برای مقابله با این مقاومت، طرفداران رئالیست انتقادی می‌توانند بر ایجاد همکاری‌های بین‌رشته‌ای و درگیر شدن با مسائل پژوهشی کاربردی که ارتباط عملی بینش‌های رئالیست انتقادی را برجسته می‌کند، تمرکز

کنند. آموزش و برنامه‌های آموزشی که اصول رئالیست انتقادی را به شیوه‌ای قابل فهم معرفی می‌کنند نیز می‌توانند پذیرش آن را در میان پژوهشگران نوظهور تقویت کنند (Elder-Vass, 2010). در نتیجه، غلبه بر مقاومت شناخت‌شناختانه در برابر رئالیست انتقادی نیازمند پرداختن به تعهدات پارادایمی ریشه‌دار، ساده‌سازی مفاهیم آن و نشان دادن ارزش عملی آن در پیشبرد نظریه و عمل سازمانی است.

راهبردهای هماوردی با چالش‌ها

طراحی نوآوری‌های روش‌شناختانه

شکل‌دهی چارچوب‌ها و مدل‌های خاص رئالیسم انتقادی برای پژوهش‌های سازمانی: برای غلبه بر چالش‌های روش‌شناختی، نیاز به چارچوب‌ها و ابزارهای خاص رئالیسم انتقادی وجود دارد که پژوهشگران را در عملیاتی کردن اصول آن راهنمایی کند. همان‌طور که گفته شد رئالیسم انتقادی بر درک علّیت از طریق تعامل ساختار، عاملیت و بستر تأکید دارد که نیازمند مدل‌های نوآورانه‌ای است که با این مفاهیم تطبیق داده شده‌اند. برای مثال، ادواردز و همکارانش (Edwards et al. 2014) یک چارچوب تحلیلی چندسطحی برای مطالعه تغییر سازمانی پیشنهاد کردند که هستی‌شناسی چندلایه رئالیسم انتقادی را با مراحل پژوهش‌هایی عملی ادغام می‌کند. پیشرفت‌های آینده در روش‌شناسی می‌تواند مشتمل بر قالب‌هایی برای انجام پژوهش‌های مبتنی بر رئالیسم انتقادی باشد، مانند دستورالعمل‌های ساختاریافته برای شناسایی سازوکارها، رصد پدیده‌های برایشی و اعتبارسنجی یافته‌ها در زمینه‌های مختلف. این چارچوب‌ها می‌توانند کاربرد رئالیسم انتقادی را استاندارد کرده و آن را برای پژوهشگران و متخصصان قابل دسترس‌تر کنند. در این راستا تلاش‌هایی برای اقامه روش‌شناسی‌های مختلف برای عملیاتی کردن ساده‌تر رئالیسم انتقادی انجام شده است.

تلفیق سنجیده استدلال استفهامی، استرجاعی و تحلیل علّی: استدلال استفهامی و استرجاعی، نوعی فرایند استدلالی به‌هم پیوسته‌ای در رئالیسم انتقادی هستند که مستلزم حرکت از پدیده‌های مشاهده شده به فرضیه‌سازی سازوکارهای زیربنایی است که آنها را تولید می‌کنند (Bhaskar, 1978). در حالی که این دو استدلال در رئالیسم انتقادی محوری هستند، بسیاری از پژوهشگران در استفاده نظام‌مند از آن در مطالعات خود دچار مشکل هستند (Easton, 2010). برای رفع این مسئله، پژوهشگران می‌توانند ابزارهای عملی مانند درخت تصمیم‌گیری یا نرم‌افزارهایی بسازند که آنها را در استفاده مؤثر از استدلال استرجاعی راهنمایی کند. علاوه بر این، گنجاندن فنون پیشرفته تحلیل علّی، مانند رصد فرایند یا تحلیل وابستگی به مسیر، می‌تواند قدرت تبیینی پژوهش‌های مبتنی بر رئالیسم انتقادی را افزایش دهد (Zachariadis et al., 2013).

تعامل با جامعه آکادمیک

افزایش آگاهی از رئالیسم انتقادی از طریق کارگاه‌ها، کنفرانس‌ها و نشریات: یکی از موانع پذیرش

رئالیسم انتقادی، آگاهی یا درک محدود از اصول آن در میان پژوهشگران سازمانی است. برای رفع این مسئله، تلاش‌های هدفمند برای ترویج رئالیسم انتقادی از طریق انجمن‌های علمی ضروری است. کارگاه‌ها و کنفرانس‌های اختصاص‌یافته به رئالیسم انتقادی می‌توانند بستری برای یادگیری، بحث و اصلاح رویکردها برای پژوهشگران فراهم کنند. برای مثال، گردهمایی‌های بین‌رشته‌ای مانند انجمن بین‌المللی رئالیسم انتقادی نقش حیاتی در تقویت همکاری و تبادل دانش دارند. در ایران غربت نفوذ این پارادایم در علوم اجتماعی به طور اعم و مطالعات سازمان و مدیریت به طور اخص بر همگان واضح و مبرهن است و اقدام انجمن‌ها و جوامع آکادمیک در حد مناسب طلب می‌کند اگرچه در این زمینه آثار فارسی معدودی (برای مثال توحیدی‌نسب و فروزند۱۳۹۴) عرضه شده است، عماد افروغ تلاش‌هایی در راستای اشاعه این فلسفه به‌خرج داد (ببینید کتاب شرحی بر دیالکتیک باسکار ۱۳۹۴) و جلساتی را در مورد پیوند رئالیسم انتقادی و اسلام برگزار می‌کرد.

تشویق گفتگوی بین‌پارادایمی برای کاهش مقاومت: رئالیسم انتقادی اغلب با مقاومت پژوهشگرانی مواجه می‌شود که در پارادایم‌های تحصل‌گرایی یا تفسیرگرایی ریشه دارند (Archer, 1995). برای کاهش این مقاومت، پژوهشگران باید به‌طور فعال در گفتگوهای بین‌پارادایمی مشارکت کنند و نشان دهند که چگونه رئالیسم انتقادی عناصر سایر چارچوب‌ها را تکمیل و تلفیق می‌کند. برای مثال، رئالیسم انتقادی تعهد تحصل‌گرایی به درک علّیت را اهمیت می‌دهد و در عین حال ارزش تفسیرگرایی را برای توجه به زمینه و معنا به رسمیت می‌شناسد. برجسته کردن این هم‌افزایی‌ها می‌تواند به ایجاد پل‌هایی بین پارادایم‌ها کمک کند. به طور کلی، پرداختن به چالش‌های کاربرد رئالیسم انتقادی در مطالعات مدیریت و سازمان نیازمند یک رویکرد چندوجهی است. پل زدن بین نظریه و عمل از طریق روش‌های ترکیبی، شکل دادن چارچوب‌های خاص رئالیسم انتقادی و تدقیق استدلال استفهامی و استرجایی برای غلبه بر موانع شناخت‌شناختی و روش‌شناختی ضروری است. هم‌زمان، افزایش آگاهی از رئالیسم انتقادی و تشویق گفتگوهای بین‌پارادایمی برای ایجاد یک جامعه آکادمیک پشتیبان حیاتی است. با اجرای این راهبردها، پژوهشگران می‌توانند از قابلیت‌های بیشتر رئالیسم انتقادی برای پرداختن به مسائل پیچیده سازمانی باز کنند و نظریه و عمل را در این زمینه پیش ببرند.

نتیجه‌گیری

رئالیسم انتقادی رویکردی فلسفی است که بر فهم چندلایه‌ای واقعیت، تعامل میان ساختارها و عاملیت انسانی و فاصله‌گیری از تقلیل‌گرایی تحصل‌گرایانه و نسبی‌گرایی تفسیرگرایانه تأکید دارد. این رویکرد مورد توجه رشته‌های مختلف این رویکرد به طور خاص در علوم اجتماعی برای تحلیل پیچیدگی‌های جهان اجتماعی و طبیعی کاربرد دارد. یکی از اصول اساسی رئالیسم انتقادی، تمرکز بر واقعیت لایه‌ای است که واقعیت را به سه ساحت تجربی، رویدادی و واقعی تقسیم می‌کند: تجربی که

شامل مشاهده‌ها و ادراکات افراد از جهان است. رویدادی که به رویدادها و رخدادهایی اشاره دارد که ممکن است تجربه شوند یا نشوند. واقعی که به سازوکارها و نیروهای علّی زیربنایی اشاره می‌کند که مسئول ایجاد رویدادها هستند، حتی اگر مستقیماً قابل مشاهده نباشند. این دیدگاه بر وجود واقعیت مستقل از شناخت انسانی تأکید دارد. رئالیسم انتقادی همچنین بر تعامل میان ساختارها و عاملیت انسانی تأکید دارد. ساختارهای اجتماعی و اقتصادی در عین حال که بر کنش‌ها و انتخاب‌های افراد تأثیر می‌گذارند، خود نیز توسط عاملیت انسانی شکل می‌گیرند و دگرگون می‌شوند. این رویکرد به‌جای تأکید صرف بر یکی از این دو، تلاش می‌کند تا رابطه دیالکتیکی میان آنها را تحلیل کند. از دیگر ویژگی‌های رئالیسم انتقادی، فاصله‌گیری از دو رویکرد افراطی است: تحصل‌گرایی که تلاش دارد همه پدیده‌ها را به داده‌های مشاهده‌پذیر تقلیل دهد. تفسیرگرایی که واقعیت را صرفاً برساخته‌ای اجتماعی و نسبی تلقی می‌کند. رئالیسم انتقادی با پذیرش عناصر واقعی و مستقل از ذهن، از این دو تقلیل‌گرایی اجتناب می‌کند و رویکردی متوازن ارائه می‌دهد.

رئالیسم انتقادی به‌عنوان یک رویکرد فلسفی عمیق و پیچیده، چالش‌های روش‌شناختی خاص خود را دارد که در طول فرآیندهای پژوهش‌های علوم اجتماعی و انسانی خود را نمایان می‌کنند. این چالش‌ها عمدتاً به پیچیدگی مفاهیم انتزاعی، تلفیق روش‌های مختلف پژوهش و حساسیت به بافت و بستر پدیده‌های مورد مطالعه بر می گردد. یکی از مهم‌ترین چالش‌های روش‌شناختی، پیچیدگی عملیاتی‌سازی مفاهیم انتزاعی است. مفاهیمی مانند سازوکارهای علّی، لایه‌های واقعیت و تعامل ساختار و عاملیت، ذاتاً نظری و انتزاعی هستند. تبدیل این مفاهیم به متغیرها یا ابزارهایی که در پژوهش تجربی قابل استفاده باشند، اغلب دشوار است. این امر می‌تواند باعث ابهام در طراحی پژوهش و تفسیر داده‌ها شود. چالش دیگر، دشواری در ادغام روش‌های کمی و کیفی است. رئالیسم انتقادی بر ضرورت استفاده از هر دو روش برای فهم چندلایه‌ای واقعیت تأکید دارد. روش‌های کمی برای کشف الگوهای عمومی و روابط علّی مفیدند، درحالی‌که روش‌های کیفی برای درک معانی و زمینه‌های پیچیده ضروری‌اند. با این حال، تلفیق این دو رویکرد اغلب مستلزم تطبیق دیدگاه‌های مختلف، منابع متنوع داده و رویکردهای تحلیلی است که ممکن است به ناسازگاری‌های عملی منجر شود. سومین چالش، تعمیم‌یافته کردن یافته‌ها با وجود حساسیت به بافت و بستر پدیده‌ها است. رئالیسم انتقادی به‌طور ذاتی به اهمیت زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی و تاریخی تأکید دارد. این امر باعث می‌شود که تعمیم یافته‌های پژوهش به فراتر از بافت خاص، دشوار باشد. پژوهشگران باید بین تحلیل عمقی و درک کلی تعادل ایجاد کنند. در مجموع، این چالش‌ها نیازمند انعطاف‌پذیری، خلاقیت و رویکردی میان‌رشته‌ای برای اجرای موفقیت‌آمیز پژوهش‌ها مبتنی بر رئالیسم انتقادی هستند.

علی‌رغم این انتقادات و چالش‌ها، رئالیسم انتقادی به‌عنوان یک رویکرد فلسفی و روش‌شناختانه، در مطالعات سازمان و مدیریت کاربردهای قابل‌توجهی دارد. این رویکرد با تأکید بر لایه‌های

مختلف واقعیت، به پژوهشگران امکان می‌دهد تا فراتر از مشاهده‌های سطحی و داده‌های تجربی، به سازوکارهای علّی و پدیده‌های زیرسطحی سازمانی دست یابند. یکی از کاربردهای مهم رئالیسم انتقادی، کشف سازوکارهای پنهان در سازمان‌ها است. این رویکرد به تحلیل پویایی‌های قدرت، فرهنگ سازمانی و سایر عوامل غیرمشهود که بر رفتارهای سازمانی تأثیر می‌گذارند، کمک می‌کند. کاربرد دیگر، تحلیل تغییرات سازمانی و نوآوری است. از دیدگاه رئالیسم انتقادی، تغییرات و نوآوری‌ها نتیجه تعامل پیچیده‌ای بین عوامل ساختاری (مانند قوانین، خط‌مشی‌ها و فناوری‌ها) و عاملیت انسانی (مانند تصمیم‌های مدیران و کارکنان) هستند. این رویکرد به پژوهشگران امکان می‌دهد تا به جای تمرکز صرف بر نتایج ظاهری، فرایندها و سازوکارهای علّی منجر به تغییر را شناسایی و تحلیل کنند. همچنین، ارائه مدل‌های چندسطحی برای بررسی تعامل عوامل خرد و کلان از دیگر مزایای رئالیسم انتقادی است. این رویکرد با درنظرگرفتن سطوح مختلف تحلیل، از فردی و گروهی گرفته تا سازمانی و نهادی، به پژوهشگران امکان می‌دهد تا تعامل‌های پیچیده میان این سطوح را بررسی کرده و دیدگاهی جامع‌تر از پدیده‌های سازمانی ارائه دهند. در نتیجه، رئالیسم انتقادی ابزاری قدرتمند برای تحلیل عمیق و چندلایه‌ای مسائل سازمانی است و به ایجاد مدل‌های تحلیلی پیشرفته و کاربردی کمک می‌کند.

همان‌طور که اشاره شد، رئالیسم انتقادی با وجود توانمندی در ارائه تحلیل‌های عمیق و چندلایه‌ای، با چالش‌هایی در عملیاتی‌سازی و پیاده‌سازی مواجه است. برای رفع این چالش‌ها، می‌توان راه‌حل‌های زیر را پیشنهاد کرد: شکل‌دهی به چارچوب‌ها و ابزارهای خاص برای عملیاتی‌سازی رئالیسم انتقادی: یکی از چالش‌های اصلی، پیچیدگی در به‌کارگیری مفاهیم انتزاعی رئالیسم انتقادی در پژوهش‌های تجربی است. ایجاد چارچوب‌های مفهومی و ابزارهای عملیاتی، مانند پروتکل‌های پژوهشی و مدل‌های تحلیل داده، می‌تواند به پژوهشگران کمک کند تا مفاهیم انتزاعی مانند سازوکارهای علّی و تعامل میان ساختار و عاملیت را بهتر به‌کارگیرند. تلفیق روش‌های ترکیبی برای بررسی چندلایه‌ای واقعیت: با توجه به تأکید رئالیسم انتقادی بر واقعیت لایه‌ای، ترکیب روش‌های کمی و کیفی برای مطالعه جنبه‌های مختلف واقعیت ضروری است. این تلفیق می‌تواند از طریق طراحی روش‌شناسی‌های ترکیبی و آموزش پژوهشگران برای استفاده همزمان از ابزارهای مختلف پژوهشی محقق شود. برگزاری کارگاه‌ها و کنفرانس‌های بین‌رشته‌ای: برای ترویج فهم بهتر رئالیسم انتقادی و رفع سوءبرداشت‌ها، برگزاری رویدادهای علمی بین‌رشته‌ای می‌تواند مؤثر باشد. این رویدادها فضایی برای تبادل نظر میان پژوهشگران رشته‌های مختلف، مانند فلسفه، علوم اجتماعی و مدیریت فراهم می‌کنند و به ایجاد درک مشترک از مفاهیم و کاربردهای رئالیسم انتقادی کمک می‌کنند. این راه‌حل‌ها می‌توانند به افزایش اثربخشی و پذیرش رئالیسم انتقادی در پژوهش‌های علمی و کاربردی کمک کنند. به طور خلاصه، رئالیسم انتقادی به‌عنوان یک پارادایم فلسفی و روش‌شناختی، نقش مهمی در غنی‌سازی مطالعات سازمانی ایفا می‌کند. این رویکرد با تأکید بر واقعیت چندلایه‌ای،

تعامل میان ساختار و عاملیت و کشف سازوکارهای علّی، امکان ارائه تحلیل‌های جامع‌تر و دقیق‌تر از پدیده‌های سازمانی را فراهم می‌آورد. برخلاف تحصل‌گرایی و تفسیرگرایی که هرکدام در تبیین کامل واقعیت با محدودیت‌هایی روبرو هستند، رئالیسم انتقادی دیدگاهی تلفیقی و عمیق‌تر ارائه می‌دهد. با وجود چالش‌های روش‌شناختی این رویکرد، مانند پیچیدگی عملیاتی‌سازی مفاهیم انتزاعی و ادغام روش‌های کمی و کیفی، راه‌حل‌های نوآورانه‌ای مانند ایجاد ابزارهای کاربردی و استفاده از رویکردهای ترکیبی می‌توانند به رفع این موانع کمک کنند. این تلاش‌ها باعث می‌شود رئالیسم انتقادی بتواند قابلیت کامل خود را در تحلیل و حل مسائل پیچیده سازمانی نشان دهد. نتایج استفاده از این رویکرد، نه‌تنها به توسعه نظریه‌های دقیق‌تر و جامع‌تر منجر می‌شود، بلکه بینش‌های کاربردی مهمی برای بهبود تصمیم‌گیری مدیریتی ارائه می‌دهد.

مآخذ

فارسی:

۱. احسانی مقدم، ندا؛ دانایی فرد، حسن؛ خائف الهی، احمد علی؛ فانی، علی اصغر (۱۳۹۹). روش‌شناسی پژوهشی رئالیسم انتقادی؛ فهم مبانی، فرایند و اسلوب اجرا، فصلنامه روش شناسی علوم انسانی، (۱۰۲)۲۶، ۲۲-۱.

۲. امیری طهرانی، سید محمدرضا (۱۴۰۱). نقد رهیافت رئالیسم انتقادی به نوظهوری اجتماعی. غرب‌شناسی بنیادی، (۲)۱۳، ۱۴۵-۱۲۱.

۳. امیری طهرانی، سید محمدرضا (۱۴۰۲). نقد فردگرایی روش‌شناختی در اقتصاد نئوکلاسیک از دیدگاه رئالیسم انتقادی، فصلنامه روش‌شناسی علوم انسانی، (۱۱۶)۱۱۹، ۲۹-۱۱۳.

۴. ایلیاتی, محمد (۱۳۹۹). نقد و بررسی دلالت‌های رئالیسم انتقادی باسکار در مسئله علم و دین با تکیه بر آراء اندیشمندان معاصر. فصلنامه علمی تخصصی فرهنگ پژوهش، (۴۴)۱۳، ۸۴-۵۹.

۵. بخشی، محمود؛ رنجبر، حسین؛ حیدری، عباس (۱۳۹۴). رئالیسم انتقادی: یک دیدگاه فلسفی مهم برای تحقیقات پرستاری، مجله دانشگاه علوم پزشکی تربت حیدریه، (۳)۶۲، ۳-۵۶.

۶. بصیرتی، منیره؛ پارسانیا، حمید (۱۳۹۸). تحلیل بعد انسان‌شناختی رئالیسم انتقادی از ساحت اجتماعی دین و نقد آن، نشریه انسان پژوهی دینی، (۴۱)۵۴، ۱۶-۴۳.

۷. بنی‌فاطمه، حسین؛ شیلدز، راب؛ گلابی، فاطمه؛ قریشی، فردین؛ بیانی، فرهاد (۱۳۹۷). مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی اجتماعی رئالیسم انتقادی؛ با تأکید بر آراء روی باسکار، فصلنامه راهبرد فرهنگ، (۴۴)۱۱، ۵۷-۲۹.

۸. بیانی، فرهاد (۱۴۰۲). چیستی روش‌شناسی رئالیسم انتقادی؛ ماهیت و فرایند. نخستین همایش ملی «روش‌های پژوهش در علوم انسانی و اجتماعی. محل برگزاری: تهران - تهران.۲۸ بهمن.

۹. پورکریم، مجتبی؛ صادق‌زاده قمصری، علیرضا؛ باقری نوع‌پرست، خسرو؛ مهرمحمدی، محمود (۱۳۹۳). تبیین مفروضات هستی‌شناسی رئالیسم انتقادی باسکار و دلالت‌های آن بر پژوهش میان‌رشته‌ای، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، (۳)۱۷۱، ۶-۱۳۷.

۱۰. ترکمه، آیدین؛ حافظ‌نیا، محمدرضا؛ رومینا، ابراهیم؛ احمدی‌پور، زهرا (۱۴۰۰). تحلیل ژئوپلیتیک انتقادی از منظر رئالیسم انتقادی، فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک، (۱)۱۸، ۴۳-۱.

۱۱. توحیدی‌نسب، زینب؛ فروزنده، زینب (۱۳۹۴). رئالیسم انتقادی؛ هستی‌شناسی اجتماعی و امان وارسی تجربی در علوم اجتماعی. قم: بوستان کتاب.
۱۲. حاتم‌زاده، عزیزالله؛ منتی، ایوب (۱۳۹۷). رئالیسم انتقادی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه سیاست خارجی، (۴)۳۱، ۴۰-۵.
۱۳. جعفری، علی؛ عبدی، حسن (۱۳۹۶). نقد هستی‌شناسی رئالیسم انتقادی با تکیه بر مبانی نوصدراییان، نشریه تحقیقات بنیادین علوم انسانی،(۱)۳، ۷۱-۵۱.
۱۴. جعفری، علی؛ کرد فیروزجائی، یارعلی (۱۴۰۰). نقد معرفت‌شناسی رئالیسم انتقادی با تکیه بر مبانی نوصدراییان، فصلنامه آیین حکمت، (۴۶)۱۲، ۸۴-۵۳.
۱۵. دانایی فرد، حسن؛ ذوالفقارزاده، محمدمهدی؛ تقوی، مصطفی؛ محمدی، مهدی؛ محمدی، پیمان (۱۳۹۷). بررسی دلالت‌های واقع‌گرایی انتقادی در تدوین دستور کار خط‌مشی‌گذاری علم، فناوری و نوآوری؛ موردکاوی اسناد افق ۲۰۲۰ و اقتصاد زیستی ۲۰۳۰ اروپا. فصلنامه روش‌شناسی علوم انسانی،(۲۴)۹۵، ۵۰-۲۱.
۱۶. دانایی فرد، حسن (۱۳۸۶.) پارادایم‌های رقیب در علم سازمان و مدیریت: رویکرد تطبیقی به هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی و روش‌شناسی، دو ماهنامه دانشور رفتار،(۲۶)۱۴، ۱۰۴-۸۹.
۱۷. دانایی فرد، حسن (۱۴۰۰). به سوی «نظریه سازمان‌داری»: پیوند حکمرانی، مدیریت و عملیات، فصلنامه پژوهش‌های مدیریت منابع سازمانی،(۴)۱۰، ۱۹۷-۱۹۳.
۱۸. رجبی، مهدی (۱۳۹۳). بررسی تطبیقی علّیت در حکمت صدرایی و رئالیسم انتقادی. فصلنامه علمی. تخصصی فرهنگ پژوهش، شماره ۲۲،۱۷-۵.
۱۹. زارعی دهباغی، افسانه؛ ضرغامی، سعید؛ قائدی، یحیی؛ باقری نوع‌پرست، خسرو (۱۳۹۶). اهداف دانش‌پژوهی در علوم اجتماعی با نظر به دیدگاه رئالیسم انتقادی؛ نگاهی میان‌رشته‌ای، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی،(۳)۹، ۹۱-۶۷.
۲۰. سیر، اندرو (۱۳۹۸). روش در علوم اجتماعی: رویکردی رئالیستی. ترجمه عماد افروغ. تهران: پژوهشگاه علوم اجتماعی و مطالعات فرهنگی.
۲۱. باقری، شهلا؛ نظریان، رضا (۱۳۹۸). مقایسه رئالیسم اسلامی و رئالیسم انتقادی از منظر جامعه-شناختی، نشریه تحقیقات بنیادین علوم انسانی،(۱)۵،۷۰-۴۷.
۲۲. شیروانی ناغانی، مسلم؛ کشاورز ترک، عین‌الله؛ یوسفی، اشکان (۱۳۹۹). نقد مبانی فلسفی میان رشته آینده‌نگاری راهبردی به مثابه یک علم انسانی و اجتماعی نوین (تأکید بر ابتنای روش‌شناسی آینده‌نگاری راهبردی به رئالیسم انتقادی باسکار)، نشریه پژوهش‌های عقلی نوین،(۹)۱۰۴،۵-۸۳.
۲۳. صمیمی، سعید؛ وحیدی‌نسب، فاطمه (۱۴۰۳). تاب‌آوری کسب و کارها مبتنی بر رئالیسم انتقادی و آینده‌پژوهی، نشریه حسابداری و منافع اجتماعی،(۱)۱۴، ۲۰۸-۱۸۹.
۲۴. عارفی، عباس (۱۳۸۲). معرفت و گونه‌های رئالیسم، فصلنامه ذهن،(۲)۴، ۵۲-۴۱.
۲۵. فتوتیان، علی؛ عبدی، حسن (۱۳۹۲). بررسی رابطه انسان‌شناسی و روش‌شناسی در پارادایم‌های اثبات‌گرایی و رئالیسم انتقادی، نشریه معرفت فرهنگی اجتماعی،(۳)۳، ۳(۳)، ۱۰۰-۸۷.
۲۶. فرهمند، مهناز (۱۳۹۵). از رئالیسم علمی لاتور تا رئالیسم انتقادی باسکار، مجله فلسفه علم،(۲) ،۱۰۸-۹۳.
۲۷. مانیان، امیر؛ صلاحی پروین، امیر اسماعیل؛ شرکت، امیرحسین (۱۳۹۲). رئالیسم انتقادی در نظریه‌پردازی فرارشته‌ای سیستم‌های اطلاعاتی، مجله بین‌المللی علوم انسانی،(۴)۱۹، ۵۳-۳۳.
۲۸. متقی، ابراهیم؛ نریمانی، گلناز (۱۴۰۱). تعامل تقابلی ساختار-کارگزار و توسعه ایران: رهیافت واقع‌گرایی

انتقادی، فصلنامه سیاست،(۱)۵۲، ۲۰۲-۱۷۵.
۲۹. محمدپور، محمد؛ علیزاده، مهدی؛ رضایی، مهدی (۱۳۹۰). مقدمه‌ای بر بنیان‌های فلسفی و روش‌شناختی رئالیسم انتقادی، دوفصلنامه اسلام و علوم اجتماعی،(۵)۱۰۶،۳-۷۹.
۳۰. محمدی الموتی، محمد؛ دانایی فرد، حسن (۱۴۰۱). پیامدهای معرفت‌شناسی رئالیسم انتقادی برای پژوهش‌های مدیریت دانش؛ مطالعه‌ای بر اساس روش دلالت‌پژوهی، فصلنامه مطالعات بین رشته‌ای دانش راهبردی،(۴۶)۱۲، ۱۲۶-۸۹.
۳۱. محمدی، پیمان؛ دانایی فرد، حسن؛ ذوالفقارزاده، محمدمهدی (۱۳۹۷). بررسی دلالت‌های واقع‌گرایی انتقادی در ارزشیابی خط‌مشی علم، فناوری و نوآوری، فصلنامه مدیریت دولتی،(۳۵)۱۰، ۳۸۶-۳۵۷.
۳۲. محمدی، علیرضا؛ پایا، علی (۱۳۹۸). شباهت‌ها و تفاوت‌های مکتب عقلانیت انتقادی پوپری و رئالیسم انتقادی باسکار در مفهوم علّیت، فصلنامه ذهن،(۴)۶۶،۲۰-۳۹.
۳۳.مشکینی، ابوالفضل؛ امیرحاجلو، الهام؛ زنگانه، ابوالفضل (۱۴۰۱). نقد متدولوژیک مطالعات شهری با تأکید بر فلسفه رئالیسم انتقادی، فصلنامه جغرافیا،(۷۳)۲۰، ۹۷-۸۱.
۳۴. مقدم‌فر، سعیدرضا؛ مقیمی، سیدمحمد؛ رهبر، فرهاد؛ یزدانی، حمیدرضا (۱۴۰۱). ارائه چارچوب مفهومی تبیین تاب‌آوری سازمانی در برابر فساد در سازمان‌های اقتصادی دولتی ایران با الهام از هستی‌شناسی رئالیسم انتقادی، فصلنامه مدیریت دولتی،(۴۹)۱۴، ۲۸-۴.
۳۵. موسوی کریمی، میرسعید؛ اعتمادالاسلامی بختیاری، سیدمحمدمهدی (۱۳۹۶). واکاوی ملاک‌های احتمالاتی در استنتاج بهترین تبیین، نشریه منطق‌پژوهی،(۲)۸، ۴۸-۲۵.
۳۶. نصیری، منصور (۱۳۹۰). رابطه استنتاج بهترین تبیین با فرضیه ربایی، فصلنامه نقد و نظر،(۱)۱۶، ۶۸-۳۰.
۳۷.وطن‌پرست، محمد (۱۳۹۵). بررسی تحلیلی اثبات‌گرایی و رئالیسم انتقادی در پژوهش‌های حسابداری. حسابداری و منافع اجتماعی،(۲)۶، ۵۴-۴۱.
۳۸. یحیی‌پور، محمدصادق؛ قره‌بیگی، مصیب (۱۳۹۴). چالش‌های مدیریت آمایشی کلان شهر تهران بر پایه نگرش رئالیسم انتقادی، فصلنامه آمایش محیط،(۳۰)۱۷۱،۸-۱۵۳.

انگلیسی:

1. Ackroyd, S., & Fleetwood, S. (2000). Realist perspectives on management and organisations. London: Routledge.
2. Archer, M. S. (1995). Realist social theory: The morphogenetic approach. Cambridge: Cambridge University Press.
3. Archer, M. S., Bhaskar, R., Collier, A., Lawson, T., & Norrie, A. (1998). Critical realism: Essential readings. London: Routledge.
4. Berger, P. L., & Luckmann, T. (1966). The social construction of reality: A treatise in the sociology of knowledge. New York: Doubleday.
5. Bhaskar, R. (1975). A realist theory of science. Leeds: Leeds Books.
6. Bhaskar, R. (1979). The possibility of naturalism: A philosophical critique of the contemporary human sciences. Brighton: Harvester Press.
7. Bygstad, B., & Munkvold, B. E. (2011). In search of mechanisms: Conducting a critical realist data analysis. In Proceedings of the 32nd International Conference on Information Systems (ICIS). Shanghai, China.

8. Chua, W. F. (1986). Radical developments in accounting thought. The Accounting Review, 61(4), 601-632.
9. Collier, A. (1994). Critical realism: An introduction to Roy Bhaskar's philosophy. London: Verso.
10. Comte, A. (1830). Cours de philosophie positive. Paris: Bachelier.
11. Danaee Fard, H. (2012). Research paradigms in public administration. *The International Journal of Humanities*, *19*(4), 55-108.
12. Danermark, B., Ekström, M., Jakobsen, L., & Karlsson, J. C. (2002). Explaining society: Critical realism in the social sciences. London: Routledge.
13. Easton, G. (2010). Critical realism in case study research. Industrial Marketing Management, 39(1), 118-128.
14. Edwards, P. K., O'Mahoney, J., & Vincent, S. (2014). Studying organizations using critical realism: A practical guide. Oxford: Oxford University Press.
15. Fairclough, N. (2005). Peripheral vision: Discourse analysis in organization studies: The case for critical realism. Organization Studies, 26(6), 915–939
16. Fleetwood, S. (2005). Ontology in organization and management studies: A critical realist perspective. Organization, 12(2), 197-222.
17. Fletcher, A. J. (2017). Applying critical realism in qualitative research: Methodology meets method. International Journal of Social Research Methodology, 20(2), 181-194.
18. Leca, B., & Naccache, P. (2006). A critical realist approach to institutional entrepreneurship. Organization, 13(5), 627-651.
19. Maisuria, A., & Banfield, G. (Eds.). (2022). Working with critical realism: Stories of methodological encounters. London: Routledge.
20. Mutch, A. (2014). History and documents in critical realism. In P. K. Edwards, J. O'Mahoney, & S. Vincent (Eds.), Studying organizations using critical realism: A practical guide (pp. 223-240). Oxford: Oxford University Press.
21. Orlikowski, W. J., & Baroudi, J. J. (1991). Studying information technology in organizations: Research approaches and assumptions. Information Systems Research, 2(1), 1-28.
22. Reed, M. (2005). Reflections on the 'realist turn' in organization and management studies. Journal of Management Studies, 42(8), 1621-1644.
23. Reed, M. (2009). Critical realism: Philosophy, method, or philosophy in search of a method? In D. A. Buchanan & A. Bryman (Eds.), The SAGE handbook of organizational research methods (pp. 430-448). London: SAGE Publications.
24. Sayer, A. (1992). Method in social science: A realist approach (2nd Ed.). London: Routledge.
25. Sayer, A. (2000). Realism and social science. London: SAGE Publications.
26. Volkoff, O., & Strong, D. M. (2013). Critical realism and affordances: Theorizing IT-associated organizational change processes. *MIS quarterly*, 819-834.
27. Wynn Jr, D., & Williams, C. K. (2012). Principles for conducting critical realist case study research in information systems. *MIS quarterly*, 787-810.